

● سیدعباس رضوی

● آسیب‌های خرافه

بر کیان اسلام و تشیع

چکیده: در این مقال، آسیبهای خرافه بر باورها و ارزشهای دینی و اجتماع، به بوته بررسی نهاده می‌شود.

در بررسی آسیبها بر باورهای دینی، این نتیجه را به دست می‌دهد که این پدیده، زمینه را برای شرک، جدایی امت از امام و سست‌باوری و دین‌گریزی فراهم می‌آورد.

اما این که در حوزه ارزشهای دینی اگر خرافه راه پیدا کند، چه اتفاقی می‌افتد، از سه آسیب جدی سخن به میان آمده است که بی‌گمان پیامد راهیابی و رخنه‌گری خرافه به حوزه ارزشهاست: بی‌توجهی به زمان در تفسیر دین، تأثیر متقابل خرافات و عافیت‌طلبی و اشاعه اباحی‌گری. و در حوزه اجتماع، خرافه سبب عقب‌ماندگی علمی، انحطاط علوم دینی و گسترش نابسامانیهای اجتماعی می‌شود.

در پایان به نقش عالمان دینی در رویارویی با خرافه‌ها در حوزه‌های گوناگون پرداخته می‌شود.

کلیدواژگان: خرافه، آسیبها، غلو، اباحی‌گری، اسرائیلیات، عافیت‌طلبی، شرک

حرکت‌های بزرگ خدا باورانه و خدامحورانه، همانها که به طلایه داری انبیاى الهی، طلایه داری شده‌اند، با همه اثرگذاری ژرف در روح و روان انسانها و جامعه انسانی، از گزند ویران‌گر خرافه‌ها در امان نبوده‌اند که پس از رویاروییهای گسترده و قربانیهای بسیار، سرانجام هر کدام به گونه‌ای در باتلاق خرافه‌ها و پندارهای غلط، فرو رفته‌اند.

اسلام، فرهنگ و ارزشهای اسلامی نیز از خرافه در امان نبوده‌اند و خرافه‌ها در باورها، ارزشها و رفتار مسلمانان اثر گذارده و ویرانیهایی به بار آورده‌اند؛ اما اینها با همه هجوم سنگین خود به باورها و ارزشهای دینی به خاطر اصول استوار و معجزه‌جاوید اسلام که همانا قرآن باشد و سیره و گفتار روشن نبی اکرم، نتوانسته‌اند اسلام را زمین گیر کنند. ائمه اطهار و به پیروی از آنان، علمای راستین، در پرتو اصول راستین و معجزه‌جاوید اسلام، از مرزهای عقیدتی پاسداری کرده و مشعلها را روشن نگاه داشته‌اند. اما با این همه، خرافه، به خاطر جلوه‌هایی که داشته و دارد و جاذبه آفرینیها برای عوام و گاه علمای ساده لوح و ساده اندیش، آسیبهای ویران‌گر آن، از نگاه‌ها به دور مانده است. جریانهای حق و خدامحور، همواره در خطر نفوذ خرافه قرار داشته و دارند. باورها و رفتارهای غیرمنطقی و پندارهای بیهوده و پوچ که جاذبه آنها شگفتی برمی‌انگیزاند آثار ویران‌گری بر عقاید و ارزشهای دینی برجای می‌گذارند. افسانه بافیهای اجبار و رهبان درباره پیامبران خود و رفتارهای غیرمنطقی به نام شریعت موسی و عیسی، این دو دین آسمانی و پویا را به انحطاط کشاند و ناکارآمد ساخت.^۱

رواج خرافه، در میان فرهنگهای معاصر جهان، بیش از گذشته است. خرافه پردازان، یافته‌های خود را در قالبهای روزپسند عرضه می‌کنند. با وجود پیشرفت علم، بازار رازخوانیها، رمالان، جادوگران و بخت و اقبال گشایان از

هر زمان پررونق‌تر است. خرافه‌گرایی در پاره‌ای از جامعه‌های پیشرفته دامن‌گیر مردم شده است. فرهنگ مسلمانان نیز، از نفوذ خرافه در امان نمانده و این ویروس پرخطر، باورها، ارزشها و رفتار مسلمانان را هدف قرار داده است. جلوه‌های خرافه، آسیبهای ویران‌گر آن را بر توده‌ها پنهان داشته است. حتی شماری از ساده‌اندیشان در لباس دین، بر این پندارند که استفاده از خرافه‌ها در رواج دین و مذهب و برانگیختن احساسات مردم، سودمند خواهد بود.

نگاه دینی و جامعه‌شناختی به پیامدهای خرافه نشان می‌دهد، بهره‌گیری از موهومات، نه تنها در استوارسازی باورها و پیشرفت معنوی و اوج‌گیری مردم سودمند نیست که آثار ویران‌گری در پی دارد. بخش بزرگی از فرصتهای ارزشمند و حیاتی پیامبران و امامان در مبارزه با پیرایه‌ها و حشو و زوائد افزوده شده بر دین سپری شده است.^۲

این پژوهش، نگاهی است به پیامدهای خرافه در حوزه باورها، ارزشهای اسلامی و شیعی و آسیب آن بر جامعه دینی.

آسیبهای خرافه بر باورهای دینی

۱. خرافه زمینه ساز شرك

توحید، سنگ زیرین و بنیادی‌ترین عقائد اسلامی است. برابر مفهوم توحید، خدا، یکتا، دارای همه صفات کمالی، بی‌مانند، خالق یگانه عالم و بی‌شریک است و اداره عالم به اراده او صورت می‌گیرد. توحید در ذات، صفات و افعال. انسان با باورمندی به این اصل والا و پرستش آن ذات بی‌چون، و در پرستش انبازی برای خدا نگرفتن، به صف موحدان درمی‌آید. هم در عقیده باید خدا را در ذات، صفات و افعال یگانه بدانند و هم در عمل، در برابر ذات بی‌چون او به کرنش

بایستند و بر این مدار به حرکت دربیاید. از منظر قرآن، صفات خداوند، عین ذات اوست. خدا، در وهم و خیال نگنجد و از هرگونه همانندی به آفریده‌های خود دور است. جهان هستی، به وسیله نظام و سنتهای حکیمانه او اداره می‌شود و تصادف و جزاف در آن راه ندارد. و همه طاعتها و عبادتها و بندگیها، تنها شایسته اوست و بس. رفتارهای غیر منطقی و خرافی که به آستان این باور روشن خدشه وارد سازد، بی‌گمان شرک است و یا به شرک می‌انجامد و آدمی به وادی هولناک شرک فرو می‌افتد. و اساس و بنیان توحید و یگانگی خداوند را در جامعه و درون انسان، متزلزل می‌سازد. وارد شدن به وادی شرک و آسیب رساندن به توحید، نه تنها ممکن است از سوی خرافه‌گرایان و خرافه‌مسلکان رخ نماید که چه بسا از سوی گروه‌ها و نحله‌ها، به سبب پاره‌ای از برداشتهای نادرست و یا سیراب نکردن اندیشه خود از سرچشمه، به آن دامن زده شود.

امام خمینی، باورهای شماری از نحله‌های اهل حدیث را درباره ذات و صفات خداوند و آفرینش هستی، ناسازگار با اساس تنزه و توحید می‌داند و بر این نظر است این گونه باورها این اساس را متزلزل می‌سازند.

به نظر ایشان اینان چون بدون آمادگیهای عقلی و فلسفی پا در وادی پاره‌ای از معارف دقیق نهاده و از سر غفلت و بی‌توجهی، از حوزه توحید دور شده‌اند. نمونه پررنگ‌تر آن، فروافتادن ظاهرگرایان به باتلاق تجسم و تشبیه است. اینان که به نقشی عقل و خرد و راهنمایی اهل بیت در شناخت صفات خداوند بی‌توجه بودند، به استناد ظاهر آیاتی از قرآن، به فسانه و اوهام گرفتار شده و برای خداوند، دست و پا و جا و مکان پنداشته‌اند.^۳

وقتی که خرافه و پندارهای غلط و برداشتهای نادرست گروه‌ها و نحله‌های فکری را به باتلاق شرک فرو می‌افکنند، دیگر حساب توده‌های مردم روشن است. اینان، هر آن ممکن است به خاطر باور به خرافه‌ای در لجن‌زار

دوگانه پرستی گرفتار آیند. از جمله خرافه‌هایی که هر آن ممکن است انسان باورمند به آنها سر از شرک در بیاورد، عبارت‌اند از:

باور به بخت و اقبال و یا باور به این که کواکب و ارواح در سرنوشت انسان اثرگذارند، یا مهره‌ها در زدودن بدفرجامی نقش دارند و یا عدد سیزده نحس است و...

این باورها، هم با توحید افعالی ناسازگارند و هم با توحید در عبودیت. زیرا باور به بخت و اقبال، جبر و با حکمت خداوند و قانون‌مند بودن نظام هستی ناسازگار است. جهان بر پایه سنتهای حکیمانه بنا شده و خداوند با بستن آویزه‌ای بر بازو، از سنتهای خود دست نمی‌کشد. نه کس بی‌جهت عزیز و سربلند می‌شود و نه فردی بدون دلیل خوار و زبون می‌گردد و باور به بخت و اقبال، با اعتقاد به ظالمانه بودن بنای هستی برابر است.

بازوبند، و مهره‌های رنگین، که در عرف عرب «تمیمه» نام دارد، نیز از باوری جاهلی و شرک‌آلود منشأ گرفته، که پس از سده‌ها به شکل مسخ شده خود را تا دوران معاصر کشانده است. این رویه، در آغاز اسلام، در میان عرب، بویژه زنان مرسوم بود و پیامبر آن را شرک خواند و از مردم خواست خود را از کمند آن رها سازند:

«ان الرقی والتمايم والتوله شرک»^۴

تمیمه‌ها و توله شرک است.

رقی، جمع رقیه، اورادی بود که کاهنان بر بیماران می‌دمیدند. تمیمه، آویزه‌ای بود که برای دفع چشم زخم به کار برده می‌شد و توله، جادویی بود که مرد را از نزدیک شدن به همسرش باز می‌داشت.^۵

از رسمهای خرافی رایج در میان مردم، پاشیدن خون قربانی بر در و دیوار است. شماری برای پیشگیری از چشم زخم، گوسفندی را قربانی کرده و خونس

را بر دیوار خانه ای نوساخته و یا بر سپر ماشینی که به تازگی خریده اند، می مالند. و شماری با رسیدن عروس به آستانه خانه در برابر وی قربانی می کنند. در برخی از مناطق ایران در جلو جنازه میت نیز گوسفندی را سر می برند. قربانی برای پیشگیری از چشم زخم، ریشه دینی ندارد. عرب جاهلی برای دور کردن دیوان از فرزندان خود، حیوانی قربانی کرده و خون او را به سر و روی نوزاد می مالیدند. و یا در وقت بنای سرا و حفر چاه، برای دور کردن اجنه از ساحت آن قربانی می کردند.

ابی بریده گوید:

كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَةِ إِذَا وُلِدَ لِأَحَدِنَا غُلَامٌ ذَبَحُوا شَاةً وَلَطَخُوا رَأْسَهُ بِدَمِهَا. ^۶

ما، در جاهلیت وقتی فرزندی برای ما ن زاده می شد گوسفندی کشته و سر کودک را با خون آن می آلودیم.

پیامبر این رسم را دگرگون کرد. مردم را از قربانی کردن از ترس جنیان بازداشت.

«انه (ص) نَهَى عَنِ ذَبَائِحِ الْجِنِّ» ^۷

رسول خدا (ص)، به مردم سفارش فرمود:

«به شکرانه عروسی و خرید خانه و آمدن حساجیان از حج و

ولادت و ختنه نوزاد، برای خدا قربانی کنند، و مردم را با آن

مهمان سازند.» ^۸

تطیر فال بد

از عادت های رایج در میان مردم «تطیر» فال بد زدن بود، تطیر از ماده تطیر. از آن جا که عرب جاهلی، از پرواز و یا صفیر نابهنگام پرندگان، بد به دل می گرفت، همه موارد فال بد زدن به تطیر شهره شد. پیامبر (ص) این باور را شرک خواند:

«الطيرة شرك (ثلاثا) وما منا الا ولكن الله يذهب بالتوكل»^۹

رسول خدا سه بار تکرار کرد: فال بد زدن شرک است. کم‌تر کسی است که این باور در اندیشه‌اش راه نیابد، ولی خداوند آن را در سایه توکل از میان برمی‌دارد.

چه تطییر و بدیمن شمردن آفریده‌های خداوند، برابر با انکار قضا و قدر و نظام مندی خلقت، نفی حکمت و عدالت در هستی، سست‌کننده روح امید و اراده و اقدام در آدمی، وادارکننده انسان به ویران‌گری و طغیان‌گری است. این باور خرافی، هم با توحید در افعال و هم با توحید در عبادات ناساز است. پیامبر برای از میان بردن آثار روانی تطییر، به پیروان خویش سفارش می‌فرمود فال بد نزنند و بر آن ترتیب اثر ندهند و فال نیک (تفأل) بزنند و خود نیز اسامی و پدیده‌ها را به فال نیک می‌گرفت و به مسلمانان امید و نشاط می‌داد و می‌فرمود:

خداوند فال نیک را دوست می‌دارد.^{۱۰}

تفأل به قرآن

از اموری که نهی شده است، تفأل به قرآن است. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«لا تتفأل بالقرآن»^{۱۱}

شیخ عباس قمی، در ذیل این روایت، خلاصه‌ای از نوشته فیض کاشانی را که در فرق بین تفأل به قرآن و استخاره به آن نوشته است، بدین شرح نقل می‌کند:

«لا ينافي هذا ما اشتهر اليوم بين الناس من الاستخارة بالقرآن على النحو المتعارف بينهم لأن التفأل غير الاستخارة فان التفأل إنما يكون فيما سيقع ويتبين الامر فيه كشفاء مريض أو موته ووجودان

الضَّالَّةُ او عدمه و مآله الی تعجیل تعرف علم الغیب وقد ورد النهی عنه و عن الحکم فیه بتة لغیر اهلہ بخلاف الاستخاره فانه طلب لمعرفة الرشید فی الامر الذی ارید فعله أو ترکه و تفویض الامر الی اللہ سبحانه فی التعمین و انما منع من التفال بالقرآن وان جاز بغیره اذا لم یحکم بوقوع الامر علی البت لانه اذا تفأل بغير القرآن، ثم تبین خلافه فلا بأس بخلاف القرآن فانه یقضى الی اساءة الظن بالقرآن و لا یتأتی ذلک فی الاستخاره به لبقاء الابهام فیه بعد. وان ظهر السوء لان العبد لا یعرف خیره من شره فی شیء. قال اللہ تعالی: «عسى ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم عسى ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم. واللہ یعلم و انتم لا تعلمون.»^{۱۲}

آن چه در این روایت آمده است، با آن چه در بین مردم رایج است که همانا استخاره با قرآن باشد، ناسازگاری ندارد. زیرا تفأل غیر از استخاره است. تفأل از مقوله پیش بینی آینده و بیان اموری است که در آینده رخ می دهد، مانند: شفا یافتن بیمار، یا فوت او، و پیدا شدن چیز گم شده، یا پیدا نشدن آن، که به گونه ای بیان امور پنهان و علم به غیب است و از آن نهی شده است. و از حکم به آن، قطعاً برای غیر اهل اش. برخلاف استخاره که آن، در حقیقت، جست و جوی شناخت، آگاهی و برطرف شدن شک در انجام و یا ترک کاری است و واگذاردن امر به خداوند متعال در تعیین.

از تفأل به قرآن، بازداشته شده است. و اگر چه به غیر قرآن، به کتابهای دیگر، رواست، هنگامی که به طور قطع به وقوع امری حکم داده نشود. زیرا اگر به غیر قرآن تفأل زده شود، سپس

خلاف آن آشکار شود و به وقوع پیوندد، باکی بر آن نیست، مشکلی پدید نمی‌آورد. به خلاف تفلی به قرآن که اگر خلاف آن به وقوع پیوندد، سبب بدگمانی به قرآن می‌شود. و در استخاره نیز بدگمانی به وجود نمی‌آید، زیرا به گونه‌ای در آن ابهام وجود دارد و به طور قطع به خود و یا بدی انجام کاری حکم نمی‌شود. انسان خیر را از شر در چیزی باز نمی‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: بسا چیزی که تاخوش بدارید و خرید به سود شماست و بسا چیزی که دوست بلرید و خود به زیان شماست. خداوند داند و شما ندانید.

۲. زمینه‌ساز جدایی امت از امام

گسستن امت از امام، از دیگر آسیب‌های خرافه و خرافانه‌اشمی است. پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بشر هستند و مورد خطاب پروردگار و مکلف به انجام امر و اجابت و پرهیز از محرمات. پس هر کس بینگارد آنان تکلیفی ندارد و این که در مقامی قرار دارند که نزدیک شدن به آن و در جهت و در آن مسیر قرار گرفتن، برای انسانهای معمولی ممکن نیست، خرافه است و این نوع نگاه، سبب می‌شود که آن بزرگواران از اسوه بودن برای انسان خارج شوند، در حالی که آنان اسوه‌اند. اسوه بودن فردی برای فردی، وقتی به حقیقت می‌پیوندد که سختی بین آنان باشد. اگر بین نبی مکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) با مردم سختی نباشد، آنان در مقامی غیر دسترسی باشند و برای هیچ کس توان نزدیک شدن به رفتارها، عبادتها و تکالیف مداری آن بزرگواران نباشد، اسوه قرار دادن آنان برای مردم ممکن نیست. معصومان باید به گونه‌ای باشند که مردمان بتوانند از راه و منش، عبادت و چگونگی انجام تکالیف و... آنان پیروی کنند.

غلو و نشانیدن پیامبر و ائمه در جایگاه فوق بشری و دور از دسترس فرزندان آدم، صف آنان را از امت جدا می سازد و نقش اسوه و امامت و الگو بودن را از آنان سلب می کند؛ چه اگر رهبر امت موجودی باشد ماوراء بشری و پیچیده در هاله ای از قداست، نه بمیرد و نه سایه داشته باشد، نه گرسنه شود و نه درد و رنجی احساس کند، مردم نمی توانند با او هم گام شوند. کسانی که در دو دنیای جداگانه اندیشیده و زندگی می کنند، چگونه می توانند راهبر و راهرو یکدیگر شوند.

همنشینی مسلمانان با ترسایان سبب شد برخی مسلمانان، مانند مسیحیان، گمان برند فرستاده خدا از جنس مردمان خاکی نیست و او در حقوق و تکالیف، راهی جداگانه دارد. قرآن بر این باورهای ویران گر راه بست و با نزول کریمه زیر بر آنها خط بطلان کشید:

«قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ»^{۱۳}

بگو: من نیز بشری مانند شمایم که به من وحی می شود.

علامه طباطبائی در ذیل این شریفه می نویسد:

«[خداوند] به مسلمانان هشدار داد: پیامبر، فردی از جنس بشر

است و چیزی زائد بر آنان ندارد. و زیادتى برای خود ادعا نمی کند

و مردم نباید از او انتظار بی جا داشته باشند و هر کس می خواهد راه

خدا را طی کند، باید کار نیک انجام دهد و از شرک بپرهیزد.»^{۱۴}

در همین راستا، یعنی جداانگاری رسول خدا از مردم، در زندگی و مرگ

و پیراماس این پندار خرافی که رسول خدا، از جنس دیگری است و با مردم

متفاوت، هنگامی که فرزند رسول خدا، ابراهیم، فوت کرد و خورشید هم در

همان روز گرفت، باورهای منسوخ جاهلیت به سراغ مسلمانان عزادار در مرگ

پیامبرزاده خود آمد. گفتند: خورشید، از آن روی گرفته است که رسول خدا

ابراهیم را از دست داده است و در اندوه او به سر می برد.

پیامبر، پیش از انتشار این سخن خرافی و جاهلی در برابر آن به سرعت واکنش نشان داد، مردم را در مسجد گرد آورد، بر فراز منبر رفت و فرمود:

«کسوف خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداست. آن دو به فرمان خدا در حرکت هستند و فرمانبردار او. برای مرگ و زندگی کسی رخ نهان نمی‌کنند. در وقت کسوف نماز بگزارید.»^{۱۴}

در این هنگام حضرت از منبر فرود آمد، اقامه نماز کرد و مردم به آن حضرت اقتدا کردند.^{۱۵} با همه روشنگریهای پیامبر و تأکید همانندی آن حضرت در مرگ و زندگی با دیگران، عاداتهای جاهلی، از بسیاری از دلها، ریشه‌کن نشد و بسیاری رسوبات آن را در ته دل خویش داشتند. از جمله، پس از مرگ رسول خدا، پاره‌ای از آن بروز یافت و دیده شد.

هنگام مرگ رسول خدا(ص) مردم برای دفن آن حضرت و آگاهی از وظیفه خود، در خانه رسول خدا گرد آمدند. همگان سر در جیب غم فرو برده بودند که عمر برخواست و ادعا کرد:

«همانا گروهی از منافقان می‌پندارند که پیامبر خدا(ص) در گذشته است. او، نمرده، بلکه مانند موسی بن عمران به نزد پروردگار خویش رفته است. به خدا سوگند که بی‌گمان پیامبر خدا(ص) باز خواهد گشت و بی‌چون و چرا دست و پای آنان را که گمان می‌برند وی مرده است خواهد برید.»^{۱۶}

عثمان بن عفان نیز بر این پندار خرافی پای فشرد که:

«ان رسول الله لم يموت ولكنه رفع كما رفع عيسى بن مريم.»^{۱۷}

رسول خدا نمرده، او مانند عیسی بن مریم به آسمان برده شده است.

عباس، عموی پیامبر که در آخرین ساعت زندگی پیامبر بر بالین حضرت حاضر و شاهد مرگ پیامبر بود، در برابر این غلو و سخن خرافی و جاهلی

واکنش نشان داد و در سخنی روشنگر، حقیقت مسأله را نمایاند و بر جنبه بشری بودن پیامبر و مرگ و زندگی آن حضرت تأکید کرد و فتنه را از میان برداشت. به گزارش ابن عباس، در این هنگام، عباس بلند شد و به مردم گفت:

«ای مردم، همانا پیامبر مرده است، آن حضرت را دفن کنید. برای خدا دشوار نیست، اگر چنانکه گمان می‌برند نمرده او را از خاک برانگیزاند. به خدا سوگند پیامبر پس از آن که راه را روشن و حلال و حرام را بیان کرد و مانند دیگر مردم ازدواج کرد... و جنگید و صلح کرد. به خدا سوگند هیچ کس از مردم... سامان بخش تر و پرتلاش تر از پیامبر خدا یافت نمی‌شود. ای مردم پیامبر خود را به خاک سپارید.»^{۱۸۴}

روشنگری عباس بن عبدالمطلب، به فتنه و خرافه‌ای هولناک که می‌توانست مسیر دعوت اسلامی را تغییر دهد، پایان داد. بنی امیه، چون به جاهلیت برگشته بودند، از خرافه برای رام کردن مردم، بهره می‌گرفتند. این گروه رجعت طلب، درباره صحابه پیامبر، کرامتهایی تراشیده و نشر دادند. چنان مقام آنان را بالا بردند که کسی جرأت نکند اندیشه و کارکرد آنان را به بوته نقد بگذارد. مقام آنان را دور از دسترس دیگران قرار دادند و یا این گونه وانمود کردند. در مثل حجاج بن یوسف درباره خلیفه سوم، بر این پندار خرافی پای فشرده که:

«مثل وی مانند عیسی بن مریم است. چنان که عیسی نمرده و به سوی خدا بالا رفته عثمان نیز زنده است.»^{۱۹۴}

این سخن سخیف، از سوی کسی ایراد می‌شد که زیارت و بوسیدن منبر پیامبر را خرافه می‌خواند و می‌گفت: مردم چوبها و استخوانهای پوسیده را احترام می‌گذارند.^{۲۰}

البته این یاوه‌ها از سوی مسلمانان تیزنگر و هوشمند بی‌پاسخ نماند، ولی آثار منفی خود را در جامعه اسلامی و فرهنگ عمومی برجای گذاشت.

چهره پردازیهای غیرواقعی از ائمه (ع) نیز، در جدا کردن شیعیان از راه و رسم اهل بیت، اثرگذار بوده است. باور غلوآمیز و غیرواقعی به ائمه (ع) در طول تاریخ، از اوج و فرود برخوردار بوده و در میان شماری از مردم تا مرز الحاد پیش رفته است. در روزگار خلافت علی (ع) شماری کم ظرفیت با دیدن کرامتها و بزرگیهای علی (ع) به او جامه فوق بشری پوشاندند که امام با همه وجود، با این گروه غالی برخورد کرد.

رگه‌هایی از این جریان، باور و فکر سخیف، اکنون در میان پاره‌ای از فرقه‌های علویان، بویژه گروه «بکتاشیه»^{۲۱} دیده می‌شود که به جای پیروی از علی (ع) در عبادت، جهاد و اطاعت از خداوند، تنها به ستایش کفرآمیز او می‌پردازند و هرگونه همانندی میان خود و علی (ع) را ناروا می‌شمردند. که البته این گروه‌ها در دهه‌های اخیر به تعدیل باورهای خود نزدیک شده‌اند.

شماری از هواداران اهل بیت، امامان را بشر می‌دانند، ولی بر این پندارند که: آنان از جایگاه و از طهارت و عصمت و ویژه الهی بهره‌مندند که دست بشر از رسیدن به آن جایگاه کوتاه است و هیچ‌گونه همانندی میان ما و آنان وجود ندارد. آنان از راه غیب مأمور به تکالیفی ریزه بوده‌اند که ما نه دسترسی به آنها داریم و نه توان انجام آنها را. از این روی، وظیفه‌ای نیز در انجام آنها نداریم!

روشن است این نگاه، نقش الگو و اسوه و رهبری را از ائمه می‌گیرد. کسی که وجه مشترکی با پیروان خود ندارد و در امور زندگی و راه و رسم اجتماعی، تنها از غیب فرمان می‌گیرد، چگونه می‌تواند برای دیگران اسوه راه باشد و رفتار او برای امت تکلیف ایجاد کند و حرکت بیافریند و مردم ملزم باشند از رفتارهای فردی و اجتماعی او تکلیف شرعی استنباط کنند.

شهید مطهری می نویسد:

«این که می گویند: «عارفا بحقه» معرفت امام لازم است، برای این است که فلسفه امامت پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق بودن است. امام انسان مافوق است، نه مافوق انسان و به همین دلیل می تواند سرمشق بشود. اگر مافوق انسان می بود، به هیچ وجه، سرمشق نبود. لهذا به هر نسبت که ما شخصیتها و حادثه را جنبه اعجازآمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده ایم. برای سرمشق شدن و نمونه بودن، اطلاع صحیح لازم است؛ اما اطلاعات غلط و تحریف شده نتیجه معکوس می دهد و به هیچ وجه الهام بخش نیکیها و محرک تاریخ در جهت صحیح نخواهد بود.»^{۲۲}

پیوند این افراد با امام حسین و کربلا، نه پیوندی عاشقانه به هدف استفاده از جاذبه شخصیت و زیبایی و راه و رسم پیشوایان دین، که رابطه این کسان با ائمه به گونه رابطه ارباب و رعیت است که باید با آه و ناله های رقت آور، نظر آنان را به خود جلب کرد و دل امام را به دست آورد و در وقت عمل و مجاهدت و ایثار و شهادت شعار ما کجما و آنان کجما سرد داد.

۳. زمینه ساز سست باوری و دین گریزی

عقائد، که زیربنای دین باوری اند بایستی بر استوانه های خلیل ناپذیر بنا گردند. باورهای روئیده بر بستر ظن و وهم و خواب و خیال، ره به جایی نمی برند و نمی توان به استناد آنها چیزی را به خدا نسبت داد.^{۲۳}

تاکید قرآن بر معرفت و بصیرت دینی موجب شد که بن مایه های ایمانی

مسلمانان بر اساسی استوار بنا شوند و ریزش و ارتداد کم‌تر در میان‌شان رخ دهد و جاذبه آن دانشمندان و عالمان را بیش از توده عوام به سوی خود بکشاند. باورهای خرافی و غیرمنطقی و برداشتهای نابخردانه از دین، در برابر باورها و اندیشه‌های نوتر، رنگ می‌بازند و یا دشواریهایی را سبب می‌شوند و خرافه‌گرایان که خرافات را دین می‌انگارند و آموزه‌های دینی، از دین جدا می‌سازند. تصویر غیر عقلانی از دین در دهه‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و تحریف‌گریها در کنار کم‌کاری سخنگویان اسلام در پاسخ‌گویی به شبهه‌های جوانان، راه را بر نفوذ مکتب مارکسیسم در میان نسل جوان مصر، عراق، ایران و... هموار ساخت.

این خطر، ویژه دیروز نبوده و نیست. امروز نیز جز در پرتو تصویری خردمندانه و روشن از دین و فلسفه باورها و آیینها، نمی‌توان مشعل دین را در دل جوانان، روشن نگه داشت.

فلسفه زیارت و توسل به اولیای دین، بیعت با رهبران مکتب و ابراز پیوند با آنان و الگو گرفتن از راه و رسم پرچمداران راه است. روا شدن حاجت، بسته به حکمت خدا دارد که تنها خداوند از آن آگاه است. شماری از مردم در پی ناآگاهی از حکمت زیارت و توسل، انتظار دارند خداوند بی‌درنگ به همه خواسته‌های آنان پاسخ دهد. این افراد پیوسته اولیای خدا را واسطه رسیدن به اهداف حقیر دنیوی خود قرار می‌دهند و چه بسا اگر به سرعت برآورده نگردد، قهر می‌کنند! باید توجه داشت که عوام‌زدگی و سطحی‌نگری در تبلیغات دینی، خطر ریزش و دین‌گریزی را در پی دارد. افراد که در جاذبه تبلیغات تند و احساساتی جوگیر می‌شوند به همان سرعت دین را رها می‌کنند.

شماری از مبلغان درباره ائمه و برآورده شدن نیازهای کسانی که حلقه بر در خانه آنان بزنند، زیاد روی می‌کنند و تند می‌روند که مردم را به گمانهایی

می‌اندازند و انتظاراتی را در دل آنان نعلبه‌ور می‌سازند که برآورده شدن آنها چه بسا ممکن نباشد.

و نیز در مسأله امام زمان (عج) راه‌هایی را افراز روی مردم می‌گذارند که چه بسا سرانجام خوش نداشته باشند. اعتقاد به ظهور موعود از اصول مکتب تشیع است. در تریسیم مسأله انتظار، دیدار امام زمان، نباید از فرمان خود و فرامین خود ائمه سر بیچید که پیرایه‌های نابخردانه و دور از واقعیت به این مسأله مهم، خطر موعودگریزی را در پی دارد.

جامعه اسلامی، در سالهای اخیر، شاهد رواج خرافه‌ها و پندارهای غیرمنطقی درباره موضوع موعود شده است. کسانیکسلی بیایی برای بازار گرمی و یا از سرمنادگی و سلاطه‌لوحی، یا دنیاگرایی، یا وابستگی به قدرتهای خارجی ادعای مشاهده و یا بابت امام زمان می‌کنند و با کارهای شگفت‌انگیز و روان‌کاوانه، افراد ساده‌دل و گرفتار را، که بیش‌تر از باتوان هستند، به خود جذب می‌کنند. ماجرای پیدا شدن دست خطی از امام زمان در یکی از مساجد لبنان، آن هم بدون «بسم‌الله» و همراهی با اشتباه ادبی در متن دست‌نوشته که با آب و تاب در یکی از نشریه‌ها منتشر شد^{۲۴}، از این دست است.

دعوی دیدن امام زمان به وسیله گروهی در شهر ری و انتساب ترور شماری از افراد متدین به دست آن حضرت،^{۲۵} از دیگر ماجراهای خرافی بود که در جامعه اسلامی ما، سر باز کرد که باید در آن درنگ ورزید و هشیارانه پیرامون آن را برررسی کرد، تا سرنخهای آن را به دست آورد و زمینه‌ها و انگیزه‌ها را شناخت.

تنور برخی از محافل مذهبی، برافروخته از خبرهای ملاقات با امام زمان و اورداد و اذکار ویژه دیدار با امام زمان است. شماری از مداحان کزاندیشی در اجتماعات مردم مشتاق و دردمند، وعده دیدار آقا را می‌دهند.

امری که بسیار خطرناک و سبب بی‌اعتقادی و روی‌گردانی مردم از این موضوع مهم می‌گردد.

روشن است در آمیختن حقایق با خرافه و پندارهای واهی، نه تنها به دین‌باوری نخواهد انجامید که زمینه ساز سست باوری خواهد بود.

رهبر معظم انقلاب اسلامی، در سخنانی، با اشاره به لزوم هوشیاری همه مردم در مقابله با سودجویان و دکان‌دارانی که مفهوم انتظار را دست‌مایه فریب مردم قرار داده‌اند، بر زدودن پیرایه‌ها و خرافه‌ها و کژفهمیها از موضوع انتظار تأکید می‌ورزد:

«ادعای رؤیت، ارتباط و تشرف، دستور گرفتن از حضرت

حجت و اقتدای به آن حضرت در نماز، ادعایی حقیقتاً شرم‌آور و

پیرایه‌های باطلی است که ممکن است حقیقت روشن انتظار را

در چشم و دل انسانهای پاک نهاد، مشوب کند... البته ممکن

است، سعادت‌مندی این ظرفیت را پیدا کند که چشم دلش به نور

جمال مبارک حضرت حجت روشن شود؛ اما چنین کسانی، اهل

ادعا و بازگو کردن این مسائل نیستند و همان‌گونه که بزرگان و

برجستگان نیز چنین ادعاهایی نکرده‌اند. «^{۲۶}

آسیب‌های خرافه در حوزه ارزشهای دینی

۱. بی‌توجهی به زمان در تفسیر دین

درک و فهم روح دین، که برای هر زمان و دوره‌ای، برابر نیازهای مردم، برنامه و دستور دارد، انسان را از گراییدن به پندارها، دیدگاه‌های سست و غیربنیادین، خرافه‌ها، برداشتهای نابخردانه و من‌درآوردی از دین، باز می‌دارد. درک پیامهای دین برای هر زمان و دوره‌ای، بدون درک منطق و روح

دین، ممکن نیست. اگر روح و منطق دین، به درستی و روشنی درک شود، در هر دوره و زمانی برای انسان پیام دارد و پیام خود را فراروی انسان برای حرکت بر اساس و مدار آن، قرار می دهد.

بسیاری از کسانی که به وادی خرافه فرو افتاده اند، از آن روی بوده که منطق و روح دین را برای زمان و دوره خود دریافته و درک نکرده اند. و به تفسیری از دین، گاه گوش جان سپرده و پای فشرده اند که به زمانی خاص مربوط می شده است و تفسیر آن را برای زمانی دیگر برنناییده اند.

وقتی روح، منطق و ژرفای دقیق و همه سویه دین به درستی درک نشود، انسان مسلمان، نمی تواند برای زمانی که می زید از آموزه های آن، برنامه بیرون آورد و زندگی خود را بر آن اساس، در زمان جدید، سامان دهد.

پس درک درست دین و شناخت زمان، لازمه حرکت و زندگی در فضاها و زمانهای جدید، بر روش و اسلوب دین است.

شناختن زمان و همراه نشدن با آداب و رسوم پسنندیده آن، از پیامدهای خرافه گرایی است و این خود ریشه در ظاهر بینی و تعریف نادرست مفاهیم ارزشی دینی، از جمله: زهد، قناعت، ساده زیستی و... دارد.

امامان، با آداب و رسوم پسنندیده روزگار خود همراه بودند. از این روی، شماری از ظاهرینان و سطحی نگران، که از اسلام، درک و فهمی سطحی داشتند، بر آنان خرده می گرفتند که چرا این سان زندگی می کنید و یا این گونه لباس می پوشید؟ این گونه لباس پوشیدن و زندگی کردن، با سیره علی (ع) سازگاری ندارد و... حتی شماری از اینان از علاقه مندان به ائمه بودند؛ اما سطحی نگرانه با مسائل برخورد می کردند.

حماد بن عثمان می گوید: نزد امام صادق (ع) بودم که مردی رو کرد به حضرت و گفت:

«... ذكرت أن علي بن ابي طالب كان يلبس الخشن، يلبس القميص باربعة دراهم وما أشبه ذلك. ونرى عليك اللباس الجيد؟»

قال: فقال له: إن علي بن ابي طالب (ع) كان يلبس ذلك في زمان لا يُنكر. ولو لبس مثل ذلك اليوم لشهر به. فخبر لباس كل زمان لباس اهله... ۲۷»

شما گفتید: علی بن ابی طالب، جامه درشت و خشن می پوشید؛ پیراهن کرباس چهار قرانی می پوشید و از این گونه حرفها. و اینک می بینیم شما خود، جامه های نرم و لطیف بر تن می کنید.

امام فرمود: علی بن ابی طالب (ع) در روزگاری لباس خشن می پوشید که مردم به آن گونه پوشش اعتراض نمی کردند و لباس شهرت به شمار نمی آمد. و اما اینک و در این روزگار، آن گونه پوشش، شهرت به شمار می رود و انسان انگشت نما می شود. بهترین پوشش در هر عصری، پوشش مردمان همان عصر است.

سطحی نگری به مفاهیم و آموزه های دین، به خرافه گرایی می انجامد و به تفسیرها و برداشتهای سطحی و خرافی از ارزشها و آموزه های دینی. تفسیرهای سطحی نگرانه و خرافی از زهد، تدین، جایگاه رسول خدا، ائمه اطهار و علمای دین، مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و عبادی اسلام، جامعه دینی را به بن بست می کشاند و به عقب برمی گرداند و به شخصیت سازیهایی می انجامد که بسیار زیان آور و خسران بار است و دین را کم فروغ و ناکارآمد می کند. شگفت این که برداشتها و تفسیرهای خرافی،

چنان در روح و روان، نگاه‌ها و بینش‌ها اثر گذارند که شماری بی‌خبری از روزگار و بی‌خبری از اوضاع سیاسی اجتماعی را ارزش می‌پندارند و در نظر اینان، عالم دینی هرچه ساده لوح تر و از جامعه و مردم بی‌خبرتر باشد، متدین تر است و عالم آگاه به زمانه، دور از معنویت است.

در میان این کسان، عالمان بی‌خبر، گوشه‌گیر، زنده‌پوش، مهم‌اند و از جایگاه معنوی بالا برخوردار.

امام خمینی، از این سطحی‌نگری که به خرافه‌گرایی بسیار زیان‌آوری انجامیده بود، این سان شکوه می‌کند و از ارتجاعی که چتر خویش را گسترانده بود و جامعه را به بن‌بست می‌کشید، پرده برمی‌دارد:

«حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و الا عالم سیاسی و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت و این، از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت، متدین تر بود.»^{۲۸}

۲. تأثیر متقابل خرافه و عافیت طلبی

خرافه و عافیت طلبی اثر گذاریهای متقابلی نسبت به یکدیگر دارند. خرافه، بیش تر با پوشش شرعی که مزورانه بر تن می‌کند، بستری مناسب برای عافیت طلبی فراهم می‌سازد. راه حق و مبارزه با باطل و نفاق بی‌خطر نیست. مسؤلیت گریزان، برای تن ندادن به دشواریهای راه به پندارها و افسانه‌های معمول چنگ می‌زنند. در گذشته، بیش ترین خرافه در میان یهودیان رواج داشت و عافیت طلبی نیز در میان این گروه، بیش از دیگران بود. به روایت قرآن کریم، موسی (ع) در صحرای سینا به پیروان خود فرمان داد با دشمنان خدا

(عمالقه) بجنگند، ولی آنان از توانائیهای عمالقه به هراس افتادند و به موسی گفتند: تو با خدایت برو و با آنان بجنگ، ما در این جا نشسته ایم:

«قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون.»^{۲۹}

سپس یهودیان، در توجیه علمکرد نیاکان خود به ساختن داستانهای خرافی روآورده‌اند و گفتند:

«رهبر عمالقه، عوج بن عنق، فردی غیر عادی بود و ۱۵ هزار متر

درازا داشته است، از ابرها آب می‌گرفت و ماهی را در جلوی

خورشید می‌گرفت تا سرخ می‌شد. آب طوفان نوح، به ساق

پایش نرسید و...»^{۳۰}

شماری از مسلمانان عاقبت طلب نیز در توجیه مسؤولیت گریزی خود، از بنی اسرائیل رنگ گرفتند.

این کسان، برای توجیه کار خود به روایت‌های مجعول و غیر واقعی روی

آوردند تا آنان را از رنج و زحمت دستورهای شریعت آزاد سازد و بی رنج و

حساب به بهشت بروند.

از امام صادق (ع) نقل شده که دربارهٔ سلمان فارسی فرمود:

«ان سلمان منا اهل البیت. انه کان یقول للناس: هریتم من القرآن

الی الاحادیث. وجدتم کتاباً دقیقاً حوسبتم فیهِ علی النفر

والقطمیر والفتیل وحبۃ خردل فضاقت ذلک علیکم وهریتم الی

الاحادیث الی اتسعت علیکم.»^{۳۱}

سلمان از ما خاندان است. او، همواره می‌گفت: از قرآن، به

احادیث پناه آورید، زیرا دریافتید قرآن دقیق است و برای هر کار

ناچیز، و آن ذره که در حساب ناید، و تارِ نازکِ شکاف روی

هسته خرما، حساب می‌کشد. سپس این بر شما دشوار آمد و به روایاتی چنگ زدید، تا راه را بر شما باز کند.

عافیت طلبان، بر آن همه آیه‌های محکم و روایات شفاف در اهمیت جهاد و مبارزه در راه خدا، رویارویی با فتنه‌گران و برهم‌زنندگان امنیت جامعه، ستم‌سنیزی و دفاع از مظلوم، اقامه عدل، پشتیبانی همه سویه از امام عادل و... چشم فرو بسته و برای توجیه زندگی عافیت طلبانه خود، به روایت‌های ساختگی و پاتحریف شده و برداشتهای غلط و سست از معارف و احکام دینی و سیره نبوی چنگ می‌زدند.

در مثل، شماری از شخصیت‌های معروف و اثرگذار، با این‌که با حضرت امیر (ع) بیعت کرده بودند و بیعت آن حضرت را بر گردن داشتند، از شرکت در نبرد با بیعت گسلان و سرکشان که در بصره آتش جنگ افروخته بودند، با توجیه‌هایی واهی، سر باز زدند که شرح ماجرا را از زبان راویان اخبار و سیره نقل می‌کنیم:

«چون امیر المؤمنین آهنگ بصره کرد، آگاه شد که سعد بن ابی وقاص، اسامه، محمد بن مسلمه و عبدالله بن عمر، از حرکت با او خودداری می‌کنند. کسی پیش آنان فرستاد و چون آمدند، فرمود: از قول شما سخنان سبکی شنیده‌ام که خوش نمی‌دارم و در عین حال، با این‌که بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور نمی‌کنم که همراه من بیایید.

گفتند: چنین است. فرمود: چه چیز موجب شده است از همراهی با من خودداری کنید؟

سعد بن ابی وقاص گفت: من خوش ندارم در این جنگ شرکت

کنم که می‌ترسم مبادا مؤمنی را بکشم و اگر به من شمشیری بدهی که مؤمن را از کافر بازشناسد، همراه تو جنگ خواهم کرد.

اسامه گفت: تو گرامی‌ترین خلق خدا در نظر منی، ولی من با خدا پیمان بسته و عهد کرده‌ام، با کسی که لا اله الا الله می‌گوید، جنگ نکنم...

عبدالله بن عمر گفت: من در این جنگ چیزی را از دست نمی‌شناسم و از تو می‌خواهم مرا به کاری که نمی‌شناسم، مجبور نکنی.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: هر شیفته و به‌فته در افتاده را نمی‌توان سرزنش کرد.

مگر شما در بیعت من نیستید؟

گفتند: آری.

فرمود: بروید که به زودی خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد. «۳۲»

امام خمینی، بارها نظریه خودساخته جدایی دین از سیاست را از علل مبارزه‌گریزی، شماری از مقدس‌نماها و روحانیان ناآگاه برشمرده و تأکید کرده است: این کسان به بهانه‌های واهی، از وظیفه شرعی سرباز زده و شانه از زیر بار مسؤلیت خالی و راحت‌طلبی پیشه کرده‌اند:

«از صدر اسلام تاکنون، دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، خط اشخاص راحت‌طلب که تمام هم‌شان به این است که یک طعمه‌ای پیدا کنند و بخورند و بنخورند و عبادت خدا هم، آنهایی که مسلمان بودند، می‌کردند. اما مقدم بر هر چیزی در

نظر آنها راحت طلبی بود. در صدر اسلام از این اشخاص بودند. وقتی که حضرت سیدالشهداء، سلام الله علیه، میخواستند مسافرت کنند به این سفر عظیم. بعضی از اینها نصیحت می کردند که برای چه؟ شما این جا هستید مأمون آید. حاصل، بنشینید و بخورید و بخوابید و از همان ها، بعضی قماشها بودند که اشکال هم می کردند که یک قدرت بزرگی را، در مقابل اش چرا یک عده کمی قیام می کنند. این، در طول تاریخ تا حالا بوده است. از اول نهضت اسلامی، ما شاهد اشخاصی که به این وضع بوده اند، راحت را بر هر چیزی مقدم می داشته اند، تکلیف را این می دانستند که نمازی بخوانند و روزه ای بگیرند و بنشینند در منزل شان و ذکر بگویند و فکری نکنند... [بودیم].» ۳۳

«... شیاطینی که مطالعه کردند در همه مسائل ملتها و این را یافتند که اگر چنانچه قشر روحانی وارد بشود در صحنه سیاست، با داشتن پشتوانه عظیمی از ملتها، کلاه آنها پس معرکه است، باید چه بکنند؟ باید به طور عموم، این مطلب را الفبا بکنند که اهل علم را به سیاست چه کار؟ اهل علم و وظیفه اش این است که عبایش را سرش بکشد و اول ظهر برود نمازش را بخواند و بعد هم برود منبر، چندتا مسأله بگوید، نه مسائلی که مربوط به سیاست و مربوط به گرفتاریهای ملت است. همان مسائلی که دیدید، متعارف بود، می گفتند. تقریباً اکثر ابواب فقه کنار گذاشته شده بود...» ۳۴

تصاویر واقعی از عاشورا، درس شور و نشاط و حرکت مبارزه در راه خدا را به مردم می دهد. اما مقدس نماها، روحانیان ناآگاه و عالمان گرفتار پندار

جدایی دین از سیاست و راحت طلبان، این حماسه بزرگ را واژگونه نمایاندند و با برداشت و تفسیر و تحلیل خرافی، فلسفه قیام را گرفتند، دور آن را حصار کشیدند و نگذاشتند مردم از آن در زمان خودشان نیز الگو بگیرند و آنان را از هرگونه الگوگیری بازداشتند. در حالی که برابر آموزه‌های دینی نباید این حرکت در مکان و زمانی خاص می‌ماند، بلکه باید هر زمانی و هر مکانی را دربر می‌گرفت و در زمانها و مکانهای گوناگون به زندگیها معنی می‌بخشید. تفسیر و تحلیل خرافی از این واقعه تاریخ‌ساز، دگرگون‌آفرین و مشعل‌افروز، آن را به دستگاهی برای آمرزش گناهان دگر ساخت. شماری از بلعم و باعورها، با دانش خود به میان مردم رفتند و به تلاش برخاستند تا دین را از سیاست جدا سازند. یعنی در حقیقت روح دین را بگیرند و کناری افکنند و پوسته آن را برای مردم باقی بگذارند. جداسازی سیاست از دین، بدین معنی است که دین هیچ نقشی در زندگی انسان مسلمان نداشته باشد، نه در اداره، نه در جهت‌دهی و نه در سالم‌سازی. قیام امام حسین (ع) یعنی جلوه‌گر شدن دین، کامل و همه‌سویه. هیچ‌کس نمی‌تواند از قیام امام حسین (ع) نام ببرد، آن را پاس بدارد، اما سیاسی نباشد، در صحنه و عرصه‌های سیاسی نقش‌آفرینی نکند و انزوا گزیند. از این روی، شماری خرافه‌اندیش، راحت طلب، عافیت‌جو، بپاخاستند و به تحریف این قیام کمر بستند و سیاست را که روح آن بود، از آن جدا ساختند. گریه بر حسین (ع) را، در عمل، فلسفه شهادت آن بزرگوار قلمداد کردند.

۳. اباحی‌گری:

از پیامدهای ویران‌گر خرافه‌گرایی در جامعه اسلامی، رواج و نهادینه سازی اباحی‌گری است. تسامح و تساهل در انجام تکالیف و پاسداری از

ارزشها و پای بندی به آنها، بی گمان ریشه در اندیشه ها و رفتارهای خرافی دارد. خرافی گرایی در بی توجهی به مسائل شرعی و ارزشهای دینی، نقش نخست را دارد. تا اندیشه و رفتار انسانی به خرافه آلوده نگردد، ممکن نیست از پیام روشن وحی روی برگرداند و بیا به آن کم توجه شود. خرافه، برای دور ساختن انسان از سرچشمه وحی و ارزشهای والا، ممکن است از چند راه به ذهن و روان انسانها و مردم مسلمان جامعه ای رسوخ داده شود:

الف. رواج اسرائیلیات با هدف تقدس زدایی از رسول خدا و دیگر انبیای الهی.
ب. رواج اندیشه غلوآمیز. یعنی رخنه در مساحت زلال و روشن توحید، برای مشوب کردن جامعه به شرک و دوگانه پرستی.

ج. رواج اندیشه ها و رفتارهایی که به گونه ای که به قانون گریزی و نادیده انگاری دستورهای شرعی می انجامد و به اباحی گری دامن می زنند، مانند صوفی گرایی و ...

اسرائیلیات: این اصطلاح درباره تفسیرها، تحلیلها، داستان پردازیها، افسانه گویهای چند تن از اهل کتاب، که در بین مسلمانان راه پیدا کرده بودند، به کار برده می شود. ابنان، درباره آفریش، راز هستی، قصص پیامبران و ... که در آیات قرآن مطرح شده بود و برای مردم سؤال پیش می آمد، به افسانه بافی می پرداختند و یا از تورات بر می گرفتند و به نام اسلام به ذهن مردم فرو می کردند و شماری از اهل تفسیر هم، بی توجه به منشأ چنین مقوله هایی، آنها را در ذیل آیات، درج می کردند.

ابن خلدون، درباره این که چگونه تفاسیر، به خاطر سهل انگاری و بی دقتی مفسران، مملو از اسرائیلیات شد، می نویسد:

... تفسیر به دو گونه تقسیم شد: یکی، تفسیر روایتی مستند به آثار و روایات نقل شده از سلف که

عبارت از شناختن ناسخ و منسوخ و موجبات نزول مقاصد آیه‌هاست و برای دانستن کلیه این مسائل هیچ راهی به جز نقل از صحابه و تابعان وجود نداشت و متقدمان، در این باره مجموعه‌های کاملی فراهم آوردند، ولی با همه اینها کتب و منقولات ایشان، مشتمل بر غث و سمین و پذیرفتنی و مردود است و سبب آن این است که قوم عرب، اهل کتاب و دانش نبودند، بلکه خوی بادیه‌نشینی و بیسوادی بر آنان چیره شده بود و هرگاه آهنگ فراگرفتن مسائلی می‌کردند که نفوس انسانی به شناختن آنها همت می‌گمارند، از قبیل تکوین شده‌ها و آغاز آفرینش، و رازهای جهان هستی، آن وقت این گونه موضوعات را از کسانی می‌پرسیدند که پیش از آنان، اهل کتاب بوده‌اند و آنها اهل تورات از یهودیان و مسیحیان‌اند که از کیش آنها پیروی می‌کردند و پیروان تورات که در آن روزگار در میان عرب می‌زیستند، مانند خود ایشان بادیه‌نشین بودند و از این گونه مسائل، به جز آن چه عامه اهل کتاب می‌دانند، باخبر نبودند. و پیش‌تر پیروان تورات را حمیریانی تشکیل می‌دادند که به دین یهودی گرویده بودند و چون اسلام آوردند، بر همان معلوماتی که داشتند و وابستگی آنها به احکام شرعی که رعایت احتیاط در مورد آنها ضروری نیست، باقی بودند، مانند اخبار آغاز خلقت و آنچه مربوط به پیشگوییها و ملاحم بود و نظایر آنها.

و این گروه، عبارت بودند از: کعب الاحبار، و وهب منبه و عبدالله بن سلام و مانند ایشان. از این رو، تفسیرها در این گونه مقاصد، از روایات و منقولات موقوف بر ایشان، انباشته شد و

آنها از مسائلی به شمار نمی‌رفت که به احکام باز گردد، تا در صحتی که موجب عمل به آنهاست، تحزری شود. و مفسران در مورد آنها سهل‌انگاری کردند و کتب تفسیر را از این گونه حکایات مملو ساختند. ۳۵

این سهل‌انگاری، اثر خود را در ذهنها، فکرها و روانها گذارد و جامعه اسلامی را کدر ساخت و راه را برای پرتوگیری از دانش به روی آن بست و چنان سخنان شگفتی در لابه لای تفسیرهای قرآن، آن هم از زبان رسول خدا، اصحاب و امامان بزرگوار شیعه، گنجانده که مردم به جای پرتوگیری از آیات و قصه‌های عبرت‌آموز قرآنی، سرگرم داستانها و مسائل شگفتی شدند که ریشه در اسرائیلیات داشت.

احبار و رهبان، سردمداران کفر که در پناه کتابهای تحریف شده ادیان پیشین، مردم را به تاریکی کشانده بودند و از آنان بهره می‌بردند، وقتی از رویارویی با آیات روشنایی آفرین، رهاکننده انسان از قید بندهای مرئی و نامرئی، ناامید شدند، به رخنه‌گری و نفوذ در کانون فکری مسلمانان پرداختند و حاکمان ناآگاه و ناآشنای به دقیقه‌های وحیانی، ناآگاهانه و از روی کم‌بصیرتی شاید، به اینان مجال دادند، بافته‌ها، پندارهای ذهنی و برساخته‌های خود و یا فرازهای تحریف شده تورات و انجیل را به نام قرآن و اسلام، بین مردم پراکنند و مسلمانان را گرفتار همان خرافه‌هایی کنند که یهودیان، مسیحیان و مشرکان گرفتار آنها بودند و اسلام برای نجات آنان، پا به عرصه گذارده بود.

جریان غلات، یکی از جریانهای بسیار خطرناک است که از همان آغاز پیدایش تاکنون، ویران‌گری، شرک‌پراکنی و جداسازی انسانهای موحد از سرچشمه مبارک توحید، سرلوحه کار آن بوده است. بیروان ادیان پیشین، چون به غلو گرفتار آمدند، به وادی هلاکت درافتادند

و نابودی آنان و از بین رفتن آموزه‌های وحیانی که در پرتو آنها زندگی سعادت‌مندی داشتند، رقم خورد. همین ترفند را غالیان، برای این که اسلام را از مدار خارج سازند و مسلمانان را به لجن‌زار شرک بکشانند، در جامعه اسلامی به کار بستند. بازار اینان، به خاطر اباحی‌گری که رواج می‌دادند، گرم شد. بسیاری که این راه را رفتند، از آن روی بود که خود را از باید و نبایدهای شرع رها سازند.

غالیان، با دادن جایگاه خدایی به اولیا در میان مردم، چنین رواج می‌دادند که دوستی با اولیا، ما را بسنده است و دوستی آنان، جای انجام تکالیف و انجام نماز و روزه را پر می‌سازد. اباحی‌گری و تکلیف‌گریزی، از علل عمده گرایش به غلو و پا را از حدود فراتر گذاشتن است.

ائمه اطهار (ع) همیشه شیعیان را از همراهی با غالیان باز می‌داشتند و خواستار رویارویی با اینان و فکر شرک‌آلود، الحادی و ضدتوحیدی این گروه‌ها که هر روز به گونه‌ای، با ترفند و برنامه‌ای با توحید و فکر ناب مسلمانان به رویارویی برمی‌خاستند، فرامی‌خواندند.

و یادآور می‌شدند که باید هشیارانه با اندیشه‌های انحرافی آنها برخورد کنند. زیرا این جریان تحت نام اهل بیت و علاقه‌مند و شیفته نشان دادن خود به ما خاندان نبوت، عقاید و باورهای شرک‌آمیز خود را نشر می‌دهند.

غالیان، امامان معصوم (ع) را، که مورد علاقه مردم بودند، و طلایه دار شرک‌ستیزی و رایت‌افرازی پرچم توحید، در همه لحظه‌های زندگی، تا مرتبه ربوبیت بالا می‌بردند. از این روی، ائمه اطهار، برخی از گروه‌های غالی را مشرک می‌خواندند. امام صادق (ع) ابوالخطاب را مشرک خوانده است.^{۳۴}

اینان، با عقاید شرک‌آلود، خود را به امامان معصوم (ع) نزدیک می‌کردند و خود را پیروان آنان جلوه می‌دادند، تا هم زمینه‌های بدنامی آن بزرگواران را

فراهم آورند و شماری پندارند، ائمه این چنین عقایدی دارند، و هم شیفتگان به آنان را به باتلاق شرک بکشانند. امام صادق (ع) به پیروان خود شاخص می دهد و غالیان را به روشنی می شناساند که مباد کسی فریب آنان را بخورد و در دام شان گرفتار آید:

«لَمَنْ اللَّهُ الْغَلَاةَ فَانْهَمُ صَفَرُوا عَصِيانَ اللَّهِ وَكَفَرُوا بِهِ وَاشْرَكُوا وَضَلُّوا وَاضْلَوْا فِرَاراً مِنْ اِقَامَةِ الْفَرَائِضِ وَاِداءِ الْحَقُوقِ .»^{۳۷}

لعنت خدا بر غالیان و مفوضه بادا. آنان، گناه و نافرمانی خدا را سبک شمردند و به خداوند کافر شدند و شرک ورزیدند. و گمراه شدند و گمراه کردند. انگیزه آنان [از این کار] فرار از واجبات و ادای حقوق [مالی] بود.

جریان تصوف: زهدگرایها، دنیاگریهای غیر اصولی، افراطی و ناقانون مند، نفس کشیهای بیمارگون، دور افتادن از زلال معارف دینی در تهذیب نفس و مبارزه با دنیاگرایی و اشرافی گری مدموم و ناپسندیده، شماری از مسلمانان را از برنامه های دقیق و همه سویه اسلام دور ساخت و به وادیهای شرک آلود و مرامها و آیینهای نابخردانه، که پیش از اسلام در میان مردم سرزمینهای اسلامی سابقه داشتند، مانند ملامتیه، کلیبیون و... فرو انداخت.

شاید این حرکت در آغاز پستدیده می نمود و به گونه ای عصیانی بود علیه دنیاگرایی و اشرافی گری که جامعه اسلامی از آن رنج می برد، اما چون از آموزه های وحیانی که در مکتب اهل بیت و رفتار امامان معصوم جلوه گر شده بود، اشراب نمی شد، سر از خرافات و شرک درآورد. از این روی امامان، پیش از ایشان خود رسول الله، با زهدگرایهای نشأت نگرفته از آموزه های دینی، به شدت برخورد می کردند.

زهدگرایها و نفس کشیهای مهار گسسته، باطن گرایها و ظاهر گریهای

شماری از ناموران جامعه اسلامی، در قرون مختلف، گروه‌هایی از مردم را از اجتماع اسلامی جدا ساخت و به رهبانیت و خلوت‌نشینی واداشت و در هر شهر و دیار و منطقه‌ای به مناسبت حال و احوال مردمان آن منطقه، عقاید خرافی را به ذهن آنان فرو کرد. کم‌کم جریان تصوف شکل گرفت، با ادبیات و عقاید خاص و جلوه‌هایی که سبب جذب گروه‌هایی از مردم به این جریان شد. قانون‌گریزی، دور زدن شریعت، اباحی‌گری و... روز به روز در میان صوفیان، بیش از پیش جلوه‌گر می‌شد، تا آن‌جا که افزون بر امامان (ع) از همان اوان شکل‌گیری این جریان، عالمان شیعه در روزگاران مختلف، با این‌گونه رفتارها سر ناسازگاری داشتند و مردم شیعه را از نزدیک شدن به این گروه‌ها باز می‌داشتند. شماری از عالمان اهل سنت نیز به مخالفت آشکار با این جریان پرداختند.

امام رضا (ع) می‌فرماید:

«لا تقول بالتصوف احد الا خدعة او ضلالة او حماقة»^{۲۸}

کسی جز از سر فریب، یا گمراهی و یا حماقت، دعوی تصوف نکند.

پاره‌ای از گروه‌های صوفی، به نام صفای باطن، عقل را به سُخره می‌گرفتند و دانشهایی مانند فقه، فلسفه و... را دانشهای ظاهری می‌خواندند. با فقیهان در می‌افتادند و با قشری دانستن آنان، زمینه‌های تکلیف‌گریزی را فراهم می‌آوردند.

به نام فتوت، بی‌توجهی به تکالیف ظاهری شرعی، و به پندار خودشان توجه دادن افراد به صفای باطن، و القای به پسران خود که این همه، نه در مساجد، نماز جمعه و جماعات، حلقه‌های درس و بحث و مناظره‌های علمی و حضور در محضر عالمان راستین، که در زاویه‌ها، خانقاه‌ها و با شور و نشور و رقص و سماع و اوراد خاص، برآورده می‌شود.

رقص و غنی، به بهانه تلطیف روح و رسیدن به عشق آسمانی در زاویه های صوفیان جا باز کرد و اندک اندک به عشقهای زمینی دامن کشید. ^{۳۸} ای الفتح کراچکی (م: ۴۴۹) در گشت و گذاری که در حلقه صوفیان معاصر خود داشته، این گونه گزارش می دهد:

«روزی، ناگزیر شدم در جمع گروهی از صوفیان باشم. پس از گرم شدن مجلس، طبق عادت و مرام خورد، به رقص و غنی مشغول شدند و سراینده، اشعار عاشقانه می خواند. ^{۳۹} هجویری می نویسد:

«من دیدم از عوام گروهی می پنداشتند که مذهب تصوف، جز رقص نیست. ^{۴۰}

ابوالعلاء معری در نکوهش رقص صوفیان شعری بدین مضمون دارد:

آن صوفی طبل خواره مُنگ

از بنگ و ساوس و هوی دنگ

بدکاره و پرخور و فضولی

شطاح و مباحی و حلولی

همچون خرک علف چریده

مستک شده و ز جا پریده

دستک زن و پای کوب و رقصان

دعوی بکند ز عشق یزدان ^{۴۱}

زم مخشری می نویسد:

«به نام عشق و خدادوستی، به فسق و فجور رو آورده اند. ^{۴۲}

از این گروه خرافه پراکن و بنیادسوز و طغیان گر علیه اصول و ارزشهای دینی، حکومت گران فاسد و جائز بهره ها برده اند. از جمله در روزگار مغولان،

خرافه باقیها و هنجارشکنیهای این گروه مهار گسیخته و شریعت گریز و بی‌اعتنای به بایدها و نبایدهای شرعی، برای حاکمان مغول در گسترش قدرت و رام کردن مردم و سرکوب مخالفان، کارگر افتاد:

«در دوره تسلط مغولان، خانقاه‌ها رونق بیش‌تری گرفت. زیرا مغولان، اسیر خرافات و پندارها بودند. علمای سنی نیز، به واسطه مخالفت مغولان با خلافت عباسی، روی خوشی بدانان نشان نمی‌دادند. ناچار صوفیان و خانقاه‌نشینان، مورد توجه حکام شدند. مخصوصاً حکام زیرک و جاه‌طلبی چون امیر تیمور گورکان. تحقیق دقیق و بی‌غرضانه مورخان، به خوبی می‌تواند نشان دهد که رونق این مؤسسات از کرم و بخشش حکام و توان‌گران نادرست صورت می‌گرفت.

به همان دلیل که خواجه نظام‌الملک، ترویج شرع و حمایت از خلافت عباسی را وسیله استواری و دوام قدرت سلجوقیان قرار می‌داد.

پس از سقوط خلافت، بازار صوفیان حرفه‌ای رونق گرفت و به قول نیکلسون: صوفیان فریه و قوی بنیه در خانقاه‌ها، روزگار را به بطالت می‌گذراندند. اگر به روایات عدیده‌ی مثنوی بتوان استناد کرد، غالباً در این مراکز، مفت‌خواری، فساد و تباهی نیز شیوع داشت. ۴۳»

علامه حلی (م: ۷۲۶) از رواج رقص، غنی و... در محافل صوفیه یاد

می‌کند و سپس می‌نویسد:

«جماعتی از این گروه را در حرم امام حسین (ع) دیدم. یکی از

آنان نماز نمی‌خواند. چون سبب پرسیدم، گفتند: او واصل شده

است و نیازمند ادای نماز نیست.»

علامه سپس درباره اینان، این سان داوری می‌کند:

«فانظر ایها العاقل انی هولاء وعنادهم فی الله کما تقدم
وعبادتهم ما سبق واعتذارهم فی ترک الصلاة ما مر ومع ذلك
فانهم عندهم الابدال فیولاء اجهل الجهال.»^{۲۴}

ای خردمند در کارها و اندیشه‌های این گروه نسبت به خدا بنگر،
چنانکه در شیوه عبادت ایشان شمه‌ای یاد شد و از عذر آنان در
رها کردن نماز، سخن گفته شد. با همه این احوال، این افراد در
نزد صوفیان از اولیاء خدا و ابدال به شمار می‌آیند و حال این که
جاهل‌ترین مردم اند.

حسن بن ابی الحسن دیلمی، از علمای شیعه قرن هشتم، در تحلیل
گرایش شماری از مردم به غلو و تصوف و گسترش خرافات، اباحی‌گری را
هم در سلسله علل و هم پیامد گرایش به این فرقه‌ها شمرده است.

دیلمی پس از تشویق مردم به خردورزی و تدبیر، تأکید دارد پاره‌ای از
امور، آدمی را از فهم حقایق دور می‌سازد که باید نسبت به آنها هوشیار بود از
جمله، علاقه به آسان‌ترین مذهبی که در آن لذت طلبی و گناه روا شمرده
می‌شود. دشواری دانش پژوهی، دشواری عمل، گرایش به اباحی‌گری و...
زمینه ساز این گرایش‌هاست. گرایش به شکست مرزهای ممنوعه بسیاری را به
سوی مذهبهای خود ساخته غالبان کشانده است. همنشینی با اباحی‌گرایان،
در انسان این گرایشها را پدید می‌آورد و می‌نرساند:

«... و از جمله این امور درری گزیدن از محافل علما و ناآگاهی
از استدلالهای عقلانی و گوش سپردن به سخنان دنیامداران نادان
و بسنده کردن به قصه‌ها و خرافات است. و از آن جمله، آدم
نادان، تقلید در دین را آسان‌تر از دانش طلبی و کاوش در علوم

می‌یابد و پیروی کورکورانه نیز چشم و گوش وی را بر درک

حقائق می‌بندد. ۴۵

و اگر خوشبینانه انگیزه اولیه تأسیس فرقه باییت و بهائیت را انحراف از مسلک شیخیه و فریفته شدن شماری، به باب امام زمان بدانیم، بی‌گمان بهره‌گیری استعمارگران از این مسلک و شعارهای اباحی‌گرایانه در تداوم و گسترش آن نقش اصلی را بر عهده داشته است؛ چه بنیان‌گذاران باییت، پس از استقرار پایه‌های آن، آینه‌های دینی را منسوخ اعلام کردند.

قره العین، از زنان زیرک و مبلغه باییت به رواج این مسلک پرداخت. وی در این راه تا مرحله مجاز شمردن درهم آمیختگی زنان و مردان و کنار زدن پوشش شرعی، پیش رفت. وی در شکستن حریم اخلاقی و اجتماعی از جسارت ویژه‌ای برخوردار بود. وی، به روشنی می‌گفت:

«ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود. امروز

تکالیف شرعی یک باره ساقط است و این صوم و صلوة کاری

بیهوده است. ۴۶»

و شگفت آن‌که این مسلک سراسر آکنده از خرافه و به دور از ارزشهای

اخلاقی، از سوی محافل وابسته به غرب به عنوان مسلکی آزاداندیش معرفی می‌شود و قره العین به عنوان زنی خرافه‌ستیز و روشنفکر و الگوی جوانان مورد ستایش قرار می‌گیرد. ۴۷

اباحی‌گری از زمینه‌های مهم گرایش به این مسلک خودساخته در میان افراد لاابالی و بی‌پروا بوده است. فرقه بهائیت، افزون بر رواج و رواشماری روابط نامشروع و غیراخلاقی، تعصب مذهبی و امر به معروف و نهی از منکر را نادرست اعلام کرد. ۴۸

مبانی خرافه و ساختار شکنانه این فرقه، راه را بر رواج اباحی‌گری در میان

هواداران آن فراهم آورده است. اینک نیز اباحی گری در میان خرافه گرایان درون فرقه ای، بویژه فرقه های صوفیه و باییت در حال گسترش است.

شماری از مردم، که به هیچ یک از این فرقه ها وابستگی ندارند، اما در عمل، به گونه ای از آنها اثر پذیرفته اند. بی اعتنایی به دستورات شریعت، به دعوی پاک باطنی، شرکت فعال در اعیاد و وفیات که برای ائمه اطهار برگزار می شود، بی توجهی به نماز، استفاده مردان از زنجیر طلا، رواج آهنگهای مبتذل و حرام به نام بزرگداشت امامان، حرام خواری و گرانفروشی، در کنار آن سفرهای زیارتی به هدف سبک کردن استخوان و خاموش کردن ندای وجدان، شمه ای از از رخنه اباحی گری در زندگی دینی این افراد است.

عمده محافل که به داعیه گره گشائی از مشکلات مردم و یا به داعیه تصوف و عرفان و یا ارتباط با امام زمان، از روشهای کف بینی، انرژی درمانی و موسیقی درمانی استفاده می کنند، نه تنها مردم را به خدا و آرامش معنوی نرسانده که در نهایت مشکلات زندگی آنان را دو چندان کرده و بستر را برای تساهل و تسامح در ارزشهای دینی برای این افراد فراهم می کنند.

یکی از شیادان که مدتی به دعوی نیابت از امام زمان، شمار فراوانی از زنان و مردان را به دور خود گرد آورده بود، پس از دستگیری، به اعتراف خودش، بدون هیچ گونه آگاهی از قرآن و سنت، لباس روحانیت را بر تن کرده و با استفاده از شگردهای روان شناسی، نقاط ضعف ساده لوحان را شناسائی و آنان را فریب می داده است.

گفته بود: تساهل و تسامح اخلاقی و بی توجهی به ارزشهای مذهبی، سبب شده بود بدحجابها و افراد لابالی، مجالس وی را گرم نگاهدارند و از این راه نیازهای مذهبی خود را برآورند. و یکی دیگر از این گونه افسراد و محفل گردانان خرافی، پس از دستگیری، جهالت و گرایش مردم به اوهام و

خواب و خیال را از علل گرمی بازار خود یاد کرده بود. وی بدون هیچ گونه پرده پوشی گفته بود:

«وقتی مردم جاهل به من سواری می دهند چرا من سوار نشوم.»^{۲۹}

رواج اباحی گری و انحرافهای اخلاقی در میان فرقه‌های عارف‌نما و مدعیان دروغین کشف و شهود، بیان‌گر تأثیر مستقیم خرافات در رواج مفاسد اخلاقی در جامعه است.

اباحی‌گری و خرافه راه را بر گسترش دیگر جرمها نیز هموار می‌سازد. بخش بزرگی از پرونده‌های دادگاه‌های جزائی، حقوقی و خانواده، دادخواهی و شکایت کسانی است که در دام فالگیران، کف‌بینان، رازگشایان دچار شده‌اند. همانان که با سوء استفاده از درماندگی و ساده‌لوحی مردم، آنان را از چیزهای موهوم ترسانده و با دروغ آنان را امیدوار می‌ساخته و از این روش، اموال شان را از چنگ‌شان به در می‌برده‌اند.

و چه بسا حریم خانواده‌ها نیز از دستبرد این گروه‌ها در امان نمانده است. آگاهی مردم از پیامدهای خرافه می‌تواند راه را بر استفاده نابجا از دین و مذهب ببندد.

آسیبهای خرافه‌گرایی در حوزه اجتماع

خرافه‌پسندی و بی‌مهری به کندوکارهای خردورزانه نابسامانیهای گسترده‌ای را برای جامعه اسلامی در پی داشته. جامعه اسلامی تاکنون با دشواریهای بسیاری از این ناحیه روبه‌رو شده است، از جمله:

۱. خرافه و عقب‌ماندگی علمی: خردگریزی، با تحجر همراه و همزاد است. متحجر، ایستاست. هماره نگاه به گذشته دارد و از پویش و نقد و نظر و حرکت آفرینی و اهمه دارد. در هر دوره که جامعه اسلامی به خردورزی توجه کرده و ظرفیت نقد و کنکاش را در خود به وجود آورده، زمینه‌های نشر دانش

در میان مردم فراهم آمده است و در دوره‌هایی که آموزه‌های عقلانی در تنگنا قرار گرفته، ساده‌اندیشی رشد کرده، دانش از پویایی بازمانده است.

جامعه اسلامی در دوره حاکمیت خاندان آل بویه، حمدانیان شامات و فاطمیان مصر، شاهد رشد جریانهای بزرگ علمی بوده و مسلمانان در عرصه ادبیات، علوم قرآنی، فقه، حدیث، کلام، هندسه، طب، هیئت و... گامهای بزرگی را برداشته‌اند.^{۵۰}

در فضای باز فرهنگی سده چهارم و پنجم، دانشمندان ناموری، چون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید رضی، رمانی، ابن عقیل و ابن مسکویه، فارابی، ابو عامر نیشابوری و... پرورش یافتند، کسانی که در خردورزی سرآمد و از تعصب منفی به دور بودند. روح تسامح و گفت‌وگوی آزاد، حاکم بر حوزه‌های علمی بود و این موجب رونق بازار درس و بحث و پیدایش دانشمندان بزرگ در سراسر دنیای اسلام شد که شماری از آنان، هنوز بر آسمان فرهنگ و تمدن بشری می‌درخشند. این کسان بی‌هیچ بیم و وحشتی، اندیشه‌های خود را بر زبان می‌آوردند و به دیگر دانشمندان با هر عقیده و نظر حرمت می‌نهادند و از راه استدلال و گفت‌وگو به رد و قبول آرای یکدیگر می‌پرداختند. شیخ مفید که آن همه برکت برای دنیای اسلام آفرید، از تعصبات کور، اندیشه‌های خرافی به دور بود. محفل علمی و مجلس نقد و نظر داشت. به شرح اندیشه‌ها و باورهای یگانه‌فرق می‌پرداخت، و سپس آنها را نقد می‌کرد. مجالس مناظره او، حلقه پیوند و محفل انس دانشمندان مذاهب گوناگون بود.^{۵۱}

از دست پروردگان شیخ مفید سید مرتضی بود که مانند استاد در جست‌وجوی حقیقت بود و به دانشمندان دیگر فرق و مذاهب احترام می‌گذاشت و میدان می‌داد. رد سید مرتضی در کتاب الشافی فی الامامه بر

کتاب الغنی الامامة، نوشته قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۴ هـ) نمونه مناسبی از برخورد علمای آن دوره، با مخالفان فکری خویش است.

از آن سو جامعه اسلامی در برهه‌هایی از تاریخ و حوزه‌های جغرافیایی، شاهد سيطرة خرافه‌گرایانی بوده که به دستاویز مبارزه با بدعت، با هر اندیشه نو به ستیزه برمی‌خاستند و عقلانیت و بحث و گفت‌وگو درباره مقوله‌های دینی را ناروا می‌شمردند. این تفکر خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر رشد دانش اسلامی وارد ساخت.

پیروزی مکتب اشاعره بر رقبای خود در گسترش خرافه اثرگذار بود؛ چه پیروزی این فرقه که به داعیه حراست از سنت در برابر عقل‌گرایی معتزله، انجام گرفت، پیروزی جمود و ظاهرگرایی بر آزاداندیشی و عقلانیت بود. بازتاب آن در میان توده‌های مردم و محدثان عوام زده آن بود که تدین را مساوی تعبد محض و تسلیم بدون چون و چرا در برابر هر خیر و روایات شمردند و هر نوع اجتهاد و گفت‌وگو درباره احادیث، را عصیان علیه دین می‌انگاشتند. ۵۲

روشن است که اشعری‌زدگی به رواج خرافه در تفکر اسلام دامن زد و نتیجه آن جمود بر ظواهر و بی‌اعتنایی به داده‌های عقلی بود، راهی که به رواج حرفهای سخیف، پندارها، خواب و افسانه‌بافی انجامید. تا آن‌جا که شاعری در بغداد، از سر تفرج روایتی را جعل کرد و به پیامبر نسبت داد.

«ای مردم! روایت متواتر است که هرکس زبانش به نوک بینی‌اش برسد به جهنم نمی‌رود. در این موقع گویی فرمانی صادر شده باشد، حاضران، بلا استثنا، زبان را بیرون آورده، سعی می‌کردند بییند به نوک بینی‌شان می‌رسد یا نه. ۵۳»

روشن است که رخنه‌چنین سخنان سخیف و خرافی به باورهای دینی و احادیث پیامبر چه خسارت‌هایی به رشد علم و دانش وارد می‌سازد. پیدایش سلسله

غزنویان و سپس سلاجقه به جریان مخوف دانش ستیزی دامن زد و بستن و کشتن دانشمندان و آتش زدن کتابخانه های بزرگ بغداد و ری توسط ترکان غزنوی و سلجوقی، به بهانه مبارزه با قرامطه و فلاسفه و... راه را بر انحطاط حوزه های علوم دینی هموار کرد و بخش بزرگی از میراث فرهنگی اسلام از میان رفت. ۵۲

نگاهی به باورهای مردم درباره نجوم، مثال روشنی از تأثیر عقلا نیت و یا خرافه گرایی را در رشد و انحطاط دانش به ما نشان می دهد. در دوره حکومت آل بویه در سده چهارم و پنجم، بیش تر علماء و حکیمان، مسأله سعد و نحس کواکب و اثر گذاری آن را بر سرنوشت مردم، خرافه می دانستند.

ابونصر فارابی، ابن سینا و ابوریحان بیرونی در بطلان آن سخن گفته اند. در همان دوران، در مناطقی از جهان اسلام، باور به احکام نجوم چنان قوت گرفت که افراد برای مسافرت، حجامت، حمام رفتن، عروسی و... منتظر سعد و نحس کواکب می شدند و وجود منجم از جمله ضروریات دربار سلاطین بود. از جمله منجمان گزارش دادند:

«در سال ۵۸۲ ق اجتماع چند کواکب در برج واحد (قران) موجب طوفانهای عظیم و دگرگونیهای بزرگ در طبیعت خواهد گشت، زمین خراب خواهد شد...»

زمان هر چه می گذشت و برهه وقوع نزدیک تر می شد، بر اضطراب و تشویش مردم می افزود.

شاعران، مردم را از وقوع این حادثه سهمگین هشدار می دادند. بویژه منجمان خراسان، بیش از منجمان دیگر، بدان اهمیت می دادند و می گفتند:

«طوفانی روی خواهد داد که به قدر بیست گز از زمین خشک بر خواهد داشت و تمامی عمارتها خراب و از انسان و حیوان و نبات چیزی به جای نخواهد گذاشت.»

باورمندان به احکام نجومی در تلاش برای حفظ خود از این طوفان، سخت به دست و پا افتادند و این مسأله سالها فکر آنان را به خود مشغول کرد، ولی افرادی که آن را خرافه می‌دانستند، آرام به زندگی خود ادامه می‌دادند. «هراس عظیم بر خاطر کلیه مردم مستولی شد و بعضی از پادشاهان امر کردند که سردابه‌هایی بزرگ به عمق سی چهل گز کنند و انواع خوردنی و وسایل زندگی را در آنها جمع کردند که در آن موقع به سردابه‌ها پناه ببرند. و هر جا که غار و گودالی در دل زمین بود، از باب نعمت و ثروت آنها را به خود اختصاص می‌دادند و درهای محکم برای آنها می‌ساختند که باد در آن نفوذ نکند... از قضا، در آن شب در تمامی آن ممالک، به آن اندازه هم نسیم نوزید که پیه سوز پیرزنی را بر بام خاموش کند و می‌نویسد که مدت یک ماه برگ بر درخت نمی‌چنبید و خرمنها بر مزارع مانده بود و آن قدر باد نمی‌آمد که برای جدا کردن کاه از دانه کافی باشد. به هر حال، میدان به دست شعر آمد که هر قدر می‌خواهند اهل نجوم را مسخره و استهزاء کنند و به باد هجاء و دشنام گیرند. ۵۵»

تأثیر عقلانیت و جزمیت بر رشد و انحطاط علوم دینی در سده اخیر

رسوب رگه‌های اخباری‌گری و جزم‌اندیشی بر حوزه‌های علوم دینی در سده اخیر نیز اثرگذار بوده است و بی‌مهری به داده‌های عقلی بر رشد علوم دینی نیز تأثیر منفی داشته است. در سده اخیر، هرگاه عالمی زمان‌شناس در صدد برآمده گامی به پیش نهاد و حوزه را به حرکت درآورد، قشری گرایان به داعیه حفظ سیرت گذشتگان او را ناکام گذاشته‌اند. نمونه آن، ناکام ماندن شیخ عبدالکریم حائری در

پدیدآوری تحول در روش آموزشی و تبلیغی حوزه بود. ریحان یزدی از طلاب آغاز سده اخیر حوزه قم، در این باره نوشته است:

«فراموش نمی‌کنم که در سال ۱۳۴۱ ش. این جانب به وسیله

آقامیرزا مهدی بروجردی دعوت شدم تا با فضایی که به امر

آیت الله حاج شیخ عبدالکریم برای تبلیغ در کشورهای بیگانه

آماده می‌شدند، همکاری کنم. ما دوازده نفر بودیم که به

فراگرفتن علوم مربوطه، زیر نظر مدرسین متخصص برای این امر

خطیر مهیا می‌شدیم. ولی متأسفانه بعد از مدت کوتاهی بر اثر

اصرار و تقاضای بیش‌تر محصلین حوزه، علمیه برای شرکت در

این مؤسسه، حاج شیخ عبدالکریم ناچار شدند که به کلی

موضوع را متروک اعلام کند. البته ممکن است که علل دیگری

هم در کار بوده باشد که باریک بینان بر آن علت آگاه‌اند. «۵۶»

البته غوغا سالاری خرافه‌گرایان و بسته‌ذهنان، مهم‌ترین دلیل موافقت

نکردن ایشان با آموزش زبان خارجی برای کار تبلیغ دین بود.

آقای طالقانی، افزون بر سنگ‌اندازیهای رضاشاه بر راه رشد حوزه

موجودات طفیلی و خرافه‌گرا را از موانع پویایی حوزه می‌شمردند که خود را

واسطه مراجع و مردم قرار داده و با دید کوتاه و تنگ‌نظرانه خود، اندیشه‌های

اصلاحی مراجع را خاموش می‌ساختند. «۵۷»

و نیز همین گروه، راه را بر اندیشه‌های اصلاحی آیت الله بروجردی بستند

و نگذاشتند آن بزرگ در نظام آموزشی، پژوهشی و تبلیغی حوزه دگرگونی‌های

بنیادین پدید آورند.

و در یک کلمه، ناسازگاری شماری از حوزویان با دانشهای عقلی

چون: حکمت و فلسفه و نیز بی‌توجهی به تفسیر قرآن و تدبیر و تعمق در معانی

آن بیش‌تر برخاسته از روحیه تحجر و گذشته‌گرایی بود. این فضای نامطلوب فکری، سبب شد طلاب و مردم از برکات قرآن محروم بمانند و به جای تفکر و تدبیر و استفاده از کلام خدا برای محل مشکلات فرد و جامعه، تنها به خواندن و تیمن و تبرک و مجالس اموات و استخاره، ویژه شود و نتیجه نهایی آن جداسدن دین از جامعه و سیاست بود.

امام خمینی، تحجر و خرافه‌گرایی به همراه هراس علمای دین از نوآوری و نواندیشی را در سلسله علل رکود علمی و فقهی حوزه یاد کرده است.

امام، مقدس نمایان خردگریز را مزدوران بی‌مزد و مواجب دشمن نامیده که با شعار جدایی دین از سیاست و گناه شمردن یادگیری دانشهای جدید، حوزه را عقب‌نگه داشتند و حوزه نتوانست به رسالت خود عمل کند:

«... عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا، همه چیز را حرام

می‌دانستند... وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و

فقاہت در منطقی ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی

باشد و قهراً فقیه هم مجاز نبود از این دایره و حصار بیرن رود و

در سیاست و حکومت دخالت نماید... با دگر فتن زبان خارجی

کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می‌رفت.»^{۵۸}

امام خمینی، هراس از نوآوری و بی‌توجهی به نقش زمان و مکان و تغییر

موضوع در استنباط احکام را از دیگر شاخصه‌های رسوب خرافه و تحجر

می‌شمارد.

امام، در پاسخ نامه شیخ محمدحسن قدیری (از اعضای دفتر استفتاء امام)

که به فتوای امام در حلال بودن استفاده از آلات لهو در صورت قصد استفاده

حلال از آنها، واکنش نشان داد، تصریح کرد:

«لازمه این فکر چشم بستن به تأثیر زمان و مکان در تغییر موضوع

است و اگر موضوعات احکام را نادیده انگاریم و در مثل موضوع احکامی مانند زکات و خمس و انفال را به موضوع زمان صدور روایت، ویژه سازیم و به پدیده‌های جدید بی توجه باشیم. باید تمدن جدید به کلی از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و برای همیشه در صحراها زندگی کنند.»

و در پایان همین نامه حضرت امام خطاب به آقای قدیری می‌افزاید:

«سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس نماها و آخوندهای بی سواد واقع نشوید؛ چرا که اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیت مان نزد مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی سواد صدمه‌ای بخورد، بگذار هر چه بیش تر بخورد. ۵۹»

امام، در نامه دوم به آقای قدیری، برای برون رفت حوزه از بن بست علمی، فضیای حوزه را به مبارزه با خرافه و تحجر فرامی‌خواند:

«... ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی، صلی الله علیه و آله، برسیم و امروز غریب‌ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می‌خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانیهای آن گردم.»^{۶۰}

از این روی، شهید مطهری اصل اجتهاد را یکی از محرکهای اسلام و علوم دینی می‌شمرد و تأکید می‌کند در سایه استفاده درست از آن، مردم از خام‌اندیشی می‌رهند، دین و دانش هماهنگ می‌شود و جامعه اسلامی به پیشرفت و تمدن نائل می‌آید.

استاد در گفتاری تحلیلی آزاداندیشی و مبارزه با خرافه‌گرایی را از عوامل

پیشرفت علم و دانش می‌شمرد و یادآور می‌شود: حیات و مرگ یک جامعه به حیات و مرگ فکر آن وابسته است و فکر یک جامعه در سایه اندیشه‌وری و کندوکاو و نقد و بررسی رشد می‌کند و در سایه نوآوری دروازه‌های دانش به روی مردم آغوش می‌گشاید. پس از تفکر درست نباید مردم را ترساند:

«تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری و لوازروی سوءنیت، برخوردار بوده است، نه تنها به ضرر اسلام نبوده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها... آینده انقلاب ما در صورتی تضمین خواهد شد که عدالت و آزادی را حفظ کنیم.»^{۶۱}

نقش خرافه در گسترش نابسامانیهای اجتماعی: خرافه، افزون بر ایستایی دانش، نابسامانیهای گسترده اجتماعی را بر مردم تحمیل می‌کند؛ چه خرافه با ساده‌انگاری و جبرگرایی و نگاه به گذشته همراه است. این تفکر در حوزه عمل، ابتکار و پویایی را از مردم می‌گیرد.

و در افق وسیع‌تر، جهان‌آفرینش بر بنیان سنتهای تغییرناپذیر استوار است. اراده و ابتکار انسان در سلسله این سنتها قرار دارد. جامعه موفق و پویا با شناخت قوانین و سنن خدا در جامعه و تاریخ و با امید به امداد او برنامه می‌ریزد و پیش می‌رود. ولی افراد و جامعه خرافه‌گرا به جای کشف سنن الهی، در جست‌وجوی رموز ناشناخته بخت و اقبال خویش‌اند، این کسان، به هستی رویکردی جبرگرایانه دارند و نقش انسان را در این گردونه، ناچیز می‌انگارند. در نتیجه در رویارویی حوادث به چاره‌جویی برنخاسته و مغلوب آن می‌شوند. گاهی به تاریخ اسلام نشان می‌دهد، رمز بسیاری از ناکامیها و شکستهای

مسلمانان در نگاه خرافه گرا و غلط به جهان هستی نهفته است. در صدر اسلام، که مسلمانان ینش درست و واقع بینانه‌ای به مسأله قضا و قدر داشتند، با توکل بر خداوند و تکیه به نیروی خود، با شمار اندک، بخش گسترده‌ای از جهان را فتح کردند و دامنه اسلام از کوه‌های پیرنی تا دیوار چین، گسترش یافت و بینی مستکبران به خاک مالیده شد. به گفته سیدجمال‌الدین اسدآبادی:

«... به وسیله همین اعتقاد به قضا و قدر بود که شمشیرهای

مسلمانان در سرزمین شرق می‌درخشید و در هنگام جنگ، برق

آن شمشیرها چشمان مردم مغرب را خیره می‌کرد. همین اعتقاد

به قضا و قدر بود که آنها را بدون کوچک‌ترین تردید و تأمل و اداری

به بذل مالی و جان در راه بلند آوازه شدن نام اسلام می‌کرد. آنان

از فقر و فاقه نمی‌ترسیدند. باز همین اعتقاد بود که مسلمین را

و اداری می‌نمود هنگام رزم به هر جا که می‌رفتند، زنان و فرزندان

خود را حتی به دورترین نقطه از جهان با خود همراه می‌بردند،

مثل این که آنها را به گردش در باغ و بوستانها می‌برند.

مسلمین، با توکل به خدای یگانه، خود را از هر حادثه و پیش‌آمد

سوء در امان می‌دیدند و از اعتقاد به خداوند حصار محکمی به

دور خود می‌کشیدند... اعتقاد به قضا و قدر بود که مسلمانان را

به درجه‌ای رساند که بردن نام آنها دلهای ستمکاران و مستکبران

را در می‌آورد و جگر آنها را پاره می‌کرد. به طوری که در اغلب

نبردها به وسیله انداختن ترس به دل دشمنان بر آنها پیروز

می‌شدند. ۶۲»

ولی از آن روز که خرافه و نگاه غلط به قضا و قدر در ذهن مسلمانان جا باز

کرد و مسؤولیت‌گریزی جای مسؤولیت‌پذیری پویایی و مقاومت را گرفت،

تلاش و اقدام و فعالیت‌های اجتماعی، دنیاگرایی خوانده شد، مردم تشوین شدند به جای مسجد و محراب و مبارزه با فساد و الحاد، انزوا برگزینند و به چله نشینی پناه ببرند. دنیای بزرگ اسلام با آن همه نیروی کارآمد، بدون مقاومت در برابر مغولان به زانو درآمد و شهرهای بزرگ، تاراج تاتار شدند و جز مقاومت‌های پراکنده شماری اندک، بسیاری چشم به آسمان دوختند تا فریادرسی برسد. و شماری این رویداد را بلای آسمانی پنداشتند و این، مردم را از مقاومت در برابر مهاجمان باز می‌داشت. ^{۶۳}

نقش خرافه‌گرایی در سقوط صفویه: دولت صفوی در حدود ۲۳۰ سال در ایران بر سر پا بود. بنیان‌گذاران آن که در آغاز به مثابه جنبشی آزادی بخش عمل می‌کردند، توانستند دولت مستقل شیعی به وجود آورند و دست منجوزان عثمانی و ازبک و ترکمن را از ایران زمین کوتاه سازند. علمای شیعه با استفاده از این فرصت تاریخی و وجود امنیت مذهبی، به میدان آمدند و توانستند باورها و ارزش‌های مکتب اهل بیت را به مردم ایران بشناسانند. تا وقتی دانشمندان برجسته‌ای چون شیخ بهایی، میرداماد، مجلسی‌ها، خوانساریها و... زنده بودند، جامعه از امنیت و اقتدار و نشاط نسبی برخوردار و علما در حد توان بر تندروی‌های حاکمان راه می‌گرفتند. ^{۶۴}

با رخت بستن عالمان فرزانه، نسل جانشین نتوانست از میراث نیاکان پاسداری کند و امنیت و اقتدار و عزت کانون تشیع را حفظ کند و دولت صفوی به سال ۱۱۶۳، در هجوم افغانه برچیده شد. افزون بر تجمل‌گرایی و عافیت‌طلبی شاه سلطان حسین و کارگزاران، خرافه‌گرایی دولتمردان از عوامل مهم سقوط صفویه بود. و اینها، به همراه زمینه‌های دیگر، روحیه دوراندیشی، اقدام و شجاعت را از دولتمردان و مردم از میان برد و اصفهان بی دفاع باقی ماند.

قزلباشهای نخستین، که بار امنیت و پاسداری نظام مذهبی صفویان را بر دوش داشتند، و آن همه مجاهدت در کارنامه آنان ثبت شده بود، در برابر هجوم غازیان قندهاری تاب نیاوردند و ایران توسط محمود و اشرف افغان و هم پیمانان هم کیش آنان محاصره شد و هزاران نفر از گرسنگی و بی برگی تلف شدند. مدارس تاراج شد و علما و طلاب یا کشته شدند و یا ایران را ترک گفتند و کتابخانه‌های بزرگ از میان رفت و محمود افغان و ملا زعفران به مدت هفت سال بر ایران چیره شدند. ۶۵

مؤلف رستم التواریخ در تحلیلی و شکست دولتمردان صفوی، به نقش خرافه در این شکست تاریخی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

آیه «وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل اللّٰه» را فراموش کردند و از برای سلطان جمشید (شاه سلطان حسین) آیات را نمی‌خواندند. افسانه‌های نامعقول بر زبان می‌راندند.

کارگزاران شاه به جای تدبیر و برنامه‌ریزی و پیش‌گیری از فروپاشی نظام، که نشانه‌های آن از پیش نمودار بود، به دامان منجمان و رمالان آویختند و پرچم پیروزی را در کهکشانها می‌جستند:

«منجمان می‌آمدند و عرض می‌نمودند که: ستاره اصفهان مشتری است. احتراق یافته و در بال افتاده و از بال بیرون خواهد آمد و مقارنه نحسین شده بود، بعد مقارنه سعدین می‌شود و ناگاه دشمنان ات مانند بنات النعش، متفرق و پراکنده می‌شوند. صاحب تسخیرها می‌آمدند و به خدمت آن افتخار ملوک عرض می‌کردند: ما متعهد می‌شویم که هفت چله پی در پی، در مندل، در خلوتی عبدالرحمن پادشاه جن را با پنج هزار بر دشمن تو غالب و مسلط کنیم که در یک شب احدی از دشمن تو را زنده نگذارد.

درویشان می‌آمدند که... به همت مولای درویشان به فیض نفس بدخواهان تو را نیست و نابود خواهیم کرد و به جهت این خدمات نیرنگ‌انگیز اخراجات می‌گرفتند و می‌رفتند که قواعد چله‌نشینی و خدمات دیگر را به جای آورند. «۶۶»

این گزارشها، نشان از فضای خرافه‌آلود در دستگاه صفوی دارد. دلبستگی شاه سلطان حسین و کارگزاران وی به امور موهوم، که به جای بررسی زمینه‌های شکست و مبارزه با عافیت‌طلبی و تن‌پروری و فساد و همراهی توده‌ها با حکومت و آماده کردن سپاه و ارتش به فالگیری و پیش‌گوئی روی آوردند و در نتیجه، نکتب به آنان روی آورد و طومار زندگی‌شان توسط سربازان کارآزموده و جنگاور افغان، درهم پیچیده شد.

ستم‌پذیری: از راه کارهای ستمکاران برای سلطه بر مردم، سست کردن فرهنگ خردورزی و مبارزه با نقد و انتقاد در موضوعات اجتماعی و مربوط به سرنوشت آنان است. راه را بر هرگونه خسر دورزی می‌بندند و مردم را به خرافه‌ها و افسانه‌ها سرگرم می‌سازند، تا بتوانند از این عاداتهای نابخردانه بهره بگیرند. فرعون، راه را بر هرگونه خردورزی، خودباوری بر بنی اسرائیل بست و جسمهای بی مغز آنان را به زیر پا افکند و خوار کرد. آنان را از منزلت والا و کرامتی که در پرتو نگرشهای توحیدی داشتند، فرود آورد و به فرمانبرداری از خود واداشت: «فاستخف قومه فاطاعوه». «۶۷»

مهم‌ترین کار موسی در مبارزه با فرعون، بالا بردن بینش دینی و شکستن اسطوره شکست‌ناپذیری فراعنه بود.

پادشاهان و فرمانروایان مستبد دنیای اسلام نیز، از ابزار خرافه و تزویر برای رام کردن مردم استفاده می‌کرده و می‌کنند. مذهب‌سازی و خرافه‌پراکنی از کارهای آنان برای خراب کردن مذهب اصیل و نابودی فرهنگ ستم‌ستیزی و

مبارزه با منکر بوده است. این گروه با استفاده از ساده‌اندیشی مردم، خود را بر آنان تحمیل می‌کردند. استفاده نابجا از آیه کریمه: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم» ۶۸

به حاکمان جور و زور و چیره‌شدگان بر مردم، میدان می‌داد، قدرت خود را مشروع جلوه بدهند. چه شماری از راویان و وعاظ السلاطین دایره اولی الامر را بر همه حاکمان، از عادل و فاسق، گسترش دادند و شماری از آنان، مانند عکرمه، با استشهاد به آیه شریفه یاد شده، برای حاکمان حق تشریح در دین و قانونگذاری نیز قائل بودند. ۶۹

حاکمان ستم‌پیشه و بهره‌کش، مردم خود را کوتاه فکر بار می‌آوردند که مردم گرسفندوار از آنان فرمان برند و هیچ انذار، هشدار و امر و نهی بیرون از دایره‌ای که آنان ترسیم کرده‌اند، نپذیرند.

کسان و دستانی که حکومت رضاخان را پی ریختند، این روش را به رضاخان آموختند و این سبک را به وی دیکته کردند. رژیم رضاخان از یک سو به نام تمدن و روشنفکری، به نابودی نمادها و شعائر دینی کمر بست و در این راستا عزاداری امام حسین و حجاب بانوان ممنوع شد. از زنان برهنه و عفت‌گریز به عنوان روشنفکر و سنت‌شکن تجلیل به عمل آمد؛ و از سوری دیگر، برای دور کردن مردم از آموزه‌های دقیق، راهگشا و شهادت‌آفرین و حیانی، به خرافه‌گستری پرداختند. اساطیر باستانی را رواج دادند، به افسانه‌سازی پرداختند، قهرمانهای دروغین ساختند و... در حکومت رضاخان در همان حالی که زبانهای عدالت خواهان بریده می‌شد، درها برای روشنفکران ضددینی چون کسروی باز بود.

رحیم‌زاده صفوی از همراهان مدرس در گزارشی به عنوان: پیش‌بینی مدرس به وقوع می‌پیوندد، آینده ایران رضاخانی را از زبان مدرس چنین به تصویر می‌کشد:

«... گذشته از نکات سیاسی، به عقیده آقای مدرس، در رژیم نو که نقشه آن را برای ایران بینوا طرح کرده‌اند، نوعی از تجدد به ما داده می‌شود که تمدن غربی را با رسواترین قیافه تقدیم نسلهای آینده خواهد نمود. آقای مدرس می‌گویند: قریباً چوپانهای قریه‌های قرائینی و کناگاور با فکل سفید و کراوات خودنمایی می‌کنند. اما در زیباترین شهرهای ایران، هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. ممکن است شماره کارخانه‌های نوشابه‌سازی روزافزون گردد؛ اما کوره آهن‌گدازی و کارخانه کاغذسازی برپا نخواهد شد. درهای مساجد و تکایا به عنوان منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد؛ اما سیلها از رمانها و افسانه‌های خارجی که در واقع جز حسین‌کرد فرنگی و رموز حمزه فرهنگی چیزی نیستند، به وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد شد. به طوری که پایه افکار و عقاید و اندیشه‌های نسل جوان ما، از دختر و پسر، تدریجاً بر بنیاد همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل مترقی را در رقص و آواز و دزدیهای عجیب ارسن لوپن و بی‌عفتی‌ها و مفاسد اخلاقی دیگر خواهند شناخت. مثل آن که آن چیزها لازمه تجدد بودن است.»^{۷۰}

بهره‌برداری استعمار از خرافه: استعمارگران، برای سیطره بر سرزمینها و ملت‌های جهان از خرافه استفاده‌ها برده‌اند. آنان با رواج خرافه و یاپشتیبانی از فرقه‌های خرافی موجود در جهان و در نهایت متهم کردن رقبای خود به خرافه‌گرایی از حربه خرافه برای نفوذ و سیطره بر فرهنگها و مردم بهره گرفته‌اند.

در مثل استعمار غرب برای دلیر کردن سربازان خود در نبرد با شرقیان، غربیان را نسل برتر و شایسته قیادت و شرقی ها را نسل فروتر و فرمانبر معرفی می کردند و با تکرار این سخن خرافه منسوب به ارسطو، باور به برتری نژاد باختر را در ذهن ملت‌های غربی نهادینه ساختند که:

«... یونانیان از اقوام دیگر اشرف‌اند و اگر دیگران را به بندگی گیرند رواست، که آزادگان باید به فراغت به وظایف انسانیت و کسب معرفت و تفکر پردازد و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند که در حکم بهائم و به منزله آلات و ادواتند.»^{۷۱}

نشر تعالیم خرافی تورات و انجیل تحریف شده، توسط کشیشان در امریکای لاتین و افریقا و... زمینه تسلیم و سازش مردمان آن سرزمینها را، در برابر استعمارگران فراهم می‌آوردند. روشنفکران آمریکای لاتین، با اسناد و مدارک معتبر ثابت کرده‌اند مسیونرهای مذهبی، در پروسه چیرگی بر سرخپوستان، نقش ویران‌گری داشته‌اند. آنان تصریح کرده‌اند: کلیسا در جنگ فقر و غنا و استعمار در کنار غارت‌گران بوده است.^{۷۲}

غربیان برای نفوذ در دنیای اسلام نیز، از مذهبهای ساختگی سود برده و یا توسط مزدوران خود تلاش کرده‌اند آن دسته از پیامهای بلند اسلام را که مسلمانان را علیه سلطه کفار و بیگانگان می‌شوراند، تحریف کنند.

در روزگار اشغال شبه قاره هند توسط بریتانیا، مجاهدان دین باوری چون تیمو سلطان و سیداحمد عرفان، علیه اشغالگران اعلان جهاد کردند و در پی آن جنبشهای ضد استعماری گوناگون در گوشه و کنار هند رویداد. انگلیسیها از یک سو با حمایت از فرقه‌هایی چون قادیانیه (احمدیه) و دامن زدن به اختلافهای دینی و قومی سعی کردند در صفوف مسلمانان تفرقه ایجاد کنند و از سوی دیگر، در صدد برآمدند فکر جهاد را از سر مسلمانان بیرون آوردند و آن را

عملی بیهوده و احياناً زیان‌مند جلوه دهند. انگلیسیها از علمای ساده‌لوح و دست‌نشانده فتوا گرفتند، جهاد با اشغالگران بیهوده است و با همه وجود به نشر گفته‌های مولوی احمد قادیانی پرداختند:

«میرزا غلام احمد قادیانی ادعای نبوت می‌کرد و می‌گفت: به من وحی رسیده است که باید اندیشه جهاد را از سر بیرون کنیم و نسبت به حکومت انگلیسیها با نهایت اخلاص و صمیمیت رفتار نماییم و این موضوع را یکی از فرائض مذهب ساختگی خود به شمار می‌آورد. ۷۳»

مسلك خودساخته و خرافاتی باب و بهاء نیز همواره از حمایت انگلیسیها برخوردار بوده و این کشور، همواره در نشر و رواج پیامهای رهبران این فرقه و حمایت از آنان کوشیده است. بهاییان افزون بر ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان و همکاری تنگاتنگ با صهیونیسم جهانی^{۷۴} پیروان خود را از مداخله در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری منع می‌کند.^{۷۵}

استعمارگران امروز نیز با شعار روشنفکری در کار زنده کردن نمادهای موهوم نژادی و قومی‌اند، تا مسلمانان از انسجام اسلامی بازداشته و آنان را در قالب ملیت ترک، عرب و فارس و... رودررو قرار دهند. تلاش در تحریف شعائر شیعی، مهدویت و عاشورا از سوی استعمارگران در همین جهت است؛ چه عاشورا و انتظار پیام‌آور عزت و کرامت و آزادی ملت‌هاست و مهدویت عامل تحرک و بیداری مردمان و مشعل امید به پیروزی مستضعفان و ایجاد حکومت جهانی واحد را افروخته نگه می‌دارد. این تفکر زنده برای مستکبران که بنا بر چم دموکراسی و دهکده جهانی به صید مغزها مشغول‌اند، خطر ساز است. از این رو، صهیونیسم جهانی از سه دهه پیش برای شناخت و مقابله با اندیشه‌های شیعی نشستهایی برگزار کرده و

راه‌حلهایی ارائه کرده است.^{۷۶} اسرائیل از سردمداران جریان مبارزه با عاشورا و مهدویت است.

از گفته‌ها و رفتار غریبان برمی‌آید، راه کار اصلی آنان برای مبارزه با تفکر انقلابی عاشورا و انتظار، تشویق مردم به افزودن خرافه‌ها و پیرایه‌ها به آموزه‌ها به نمادهای عاشورا و مهدویت است. در گزارش دکتر مایکل برانت، از گزارش‌گران نظریه پرداز آمریکایی، در این باره تصریح شده که وقوع انقلاب اسلامی ایران با تکیه بر شعائر دینی، امریکا و حامیان او را واداشت پیرامون آن مطالعه کنند و برای مقابله با آن، در جهت وارونه جلوه دادن و بازداشتن افراد از گرایش به تشیع بکوشند. از جمله راه کارها:

۱. به میدان آوردن مداحان بی سواد و ناآگاه.
 ۲. افزودن سنتها و رسوم نادرست و بدعت آمیز در عزاداریها. تا شیعه گروهی جاهل و خرافی معرفی شود.
 ۳. کمک مالی به کسانی که بتوانند با نوشته‌ها، آثار شیعه را تخریب کنند، تا شیعه که دارای منطق قوی را استوار است، به مذهبی درویشی محض بدل گشته و از درون بپاشد.^{۷۷}
- جانبداری بی دریغ غریبها از جریانهای دروغین مدعی ارتباط با امام زمان در همین راستاست. بروجردی که با ادعای کشف و شهود و ارتباط با امام زمان، جمع بسیاری را فریب داده بود، تا آستانه رویارویی با نظام اسلامی پیش آمد، در نهایت روشن شد. سلطنت طلبان در پشت ماجرا بوده‌اند. وی در اعترافات خود می‌گوید:

«نوری زاد از فراریان خارج از کشور، بارها با من تماس گرفت و مرا تحریک به استقامت می‌کرد و می‌گفت: اگر مدت کمی مقاومت کنی، نانو به ایران حمله می‌کند و کار آنها (پیروان امام

خیمینی) تمام می‌شود و تو می‌شوی رهبر دینی. حتی خانمی از رادیو سونند زنگ زد و ضمن تبریک گفت: هیچ روحانی به اندازه تو روی کره زمین معروف نشده است. «۷۸»

خرده‌گیری بر اسلام و تشیع: تاروپود اسلام و تشیع با عقلانیت تنیده شده است و خردورزی و شفافیت از زمینه‌های مهم گرایش مردم به آن دو بوده است. پیامهای دین اگر بدون پیرایه عرضه گردند، راهگشا بوده و روزنه‌ای برای خرده‌گیری بر اسلام و مکتب اهل بیت بر جای نمی‌ماند. بد نمایاندن اسلام از سوی افراد نادان یا غرض‌ورز، سبب شده چهره واقعی دین پنهان بماند و بدخواهان آن را دستاویز مبارزه با قرآن و یا تشیع قرار دهند.

پیامبر (ص) و ائمه (ع) به تلاشهای ویران‌گرانه اینان، توجه ویژه داشته و بهنگام راه را بر نفوذ دشمن بسته‌اند. و به پیروان آگاه و بابصیرت خود سفارش کرده‌اند از حربه‌های تکفیر نابخردان غافل نباشند و با تبیین درست مکتب و رفتار عقلانی، از رخنه دشمنان به باور و ایمان مردم جلوگیری کنند.

مشرکان قریش، برای بازداشتن جوانان از گرایش به پیامبر درصدد برآمدند چهره‌ای غیرمنطقی از قرآن بنمایانند. آنان گفتند: آیه‌های قرآن درآمیخته با خرافه‌ها و حکایتها و بافته‌های موهوم پیشینیان است: «ان هذا الا اساطیر الاولین. «۷۹»

اسطوره، به سخنان پریشان و بیهوده و افسانه معنای شده است. به تعبیر مولوی:

که اساطیر است و افسانه شدند
نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کافران به پیامبر می گفتند:

«این اکذوبه‌ها و خرافه‌ها، مانند وعده رستاخیز در قیامت که پیامبر ما را بدان خبر می دهد، سخنی تازه نیست و چنین وعده‌ای به پدران ما نیز داده شده و سالها از این وعده خرافاتی می گذرد و قیامتی واقع نشده است.»^{۸۰}

و می گفتند محمد آن را از دیگران یاد گرفته است.

قرآن، به تک تک این سخنان نابخردانه و ناروای مشرکان، پاسخ گفته است و تأکید می کند:

«آیات قرآن سراسر وحی است و حکمت و نور و همراه با عقلانیت و حقیقت و در سایه تدبیر و تعقل و به کار انداختن عقل سلیم، به حقایق آن پی خواهید برد. و پیامبر نیز از کودکی در میان شمارشده و نمو کرده و در این سالهای دراز، از این قرآنی که بر او نازل گردید بی خبر بود و اگر عقل و خرد خود را به کار اندازید به روشنی خواهید فهمید که امر قرآن فقط و فقط به دست خدای تعالی و قدرت و مشیت اوست.»^{۸۱}

و یا مسلمانان از پیامبر می خواستند، با تانی سخن بگویند، تا آنان بتوانند پرسشهای خود را بپرسند. برای این خواسته از واژه «راعنا» استفاده می کردند یعنی مراعات مان کن و به ما مهلت بده. در ادبیات یهودیان «راعنا» به مفهوم کودنی و حماقت به کار می رفت: یعنی ما را احمق کن. این کلمه دستاویز یهودیان، برای مسخره کردن مسلمانان قرار گرفت. قرآن به مسلمانان سفارش کرد، به جای واژه «راعنا» از کلمه «انظرونا» استفاده کنند و راه را بر خرده گیری یهودیان ببندند:

«یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا راعنا و قولوا انظرونا.»^{۸۲}

آیه بر این دلالت دارد که مسلمانان باید مواظب رفتار و گفتار خود باشند، تا مبادا کارهای مبهم و غیر عقلانی آنان، دستاویز دشمنان برای عیب‌جویی قرار بگیرد.

یا معاویة بن وهب، به امام صادق (ع) می‌گوید:

«یا ابن رسول الله ما تقول فی الخبر الذی روی أن رسول الله رأى ربه. علی ای صورة رآه؟»

و عن الحديث الذی رووه ان المؤمنین یرون ربهم فی الجنة؟

علی ای صورة یرونه؟

قال: یا معاویة إن محمداً (ص) لم یر الرب تبارک و تعالی بمشاهدة

العیان. وان الرؤیة علی وجهین: رؤیة القلب ورؤیة البصر.

فمن عنی برؤیة القب فهو مصیب ومن عنی برؤیة البصر، فقد کفر

بالله و بآیاته...

فلا یقرنک قول من زعم ان الله تعالی یرى بالبصر...

انهم ارادو بذلك توییح الاسلام لیرجعوا علی اعقابهم...^{۸۳}

ای فرزند رسول خدا، چه می‌گویی درباره خبری که بیان‌گر این

است که رسول خدا، پروردگار خویش را دیده است؟

این دیدن به چه صورت است؟

یا چه می‌گویی درباره خبری که از آن گرامی روایت شده است که

فرمود:

مؤمنان، خداوند خویش را در بهشت می‌بینند؟

این دیدن به چه صورت است؟

امام صادق(ع) گفت: ای معاویه! رسول خدا(ص) پروردگار تبارک و تعالی را به گونه آشکار و با چشم سر ندید. و دیدن به دو گونه است: دیدن قلب و دیدن چشم.

پس هرکس دیدن با چشم دل را اراده کند، به حق رسیده است و هرکس دیدن با چشم دل را اراده کند، به خدا و آیات او، کفر ورزیده است...

گفته کسانی که می پندارند: خدا با چشم سر دیده می شود، تو را فریب ندهد...

اینان با این سخن شان، بر آن اند که اسلام را بد جلوه دهند، تا مردم به جاهلیت برگردند

از گرفتاریهای ائمه اطهار(ع)، پاسخ گویی به مخالفان کینه جو و لجوج از یک سو؛ و کزاندیشان خرافه گرا و خرافه پرداز، درون مذهبی از دیگر سو بود. مخالفان برای از میدان به در کردن ائمه(ع) از صحنه فرهنگ و سیاست، به مکتب اهل بیت، نسبتهای خرافی و غیر عقلانی می دادند، تا افزون بر ایجاد دودستگی در اردوگاه یاران و دوستان اهل بیت، دیگر مسلمانان را به آنان بدبین سازند و علاقه مندان را از پیروی راه ائمه(ع) بازدارند. بیش تر این خرافه ها و نسبتهای ناروا، توسط حاکمان جائر اموی، مروانی و عباسی ساخته و پرداخته می شد و سپس، توسط افراد ساده لوح در میان جامعه پخش می گردید. فشارهای سیاسی و گسترده سرزمینهای اسلامی، امکان پاسخ گویی به همه آن تهمتها را برای ائمه دشوار می ساخت.

به چند نمونه در این باره از امام محمد باقر، امام صادق، امام موسی کاظم و امام رضا(ع) اشاره می کنیم، تا شمه ای از مظلومیت ائمه(ع) و جفایبگی و خبث طینت دشمنان اهل بیت، باز گفته شود:

شکوائیه امام باقر(ع) علیه دروغ‌پردازان:

امام باقر(ع) در شکوائیه‌ای بلند، پس از برشمردن ستمهای امویان و بنی مروان بر اهل بیت و شیعیان آنان، یکی از برنامه‌های آنان را دروغ‌پردازی، نشر خرافه و سخنان پوچ به نام ائمه(ع) در جامعه شمرده است:

«ووجد الكاذبون الجاهدون لكذبهم وحجودهم موضعا يتقربون به
الى اوليائهم وقضاة السوء وعمال السوء فى كل بلدة فحدثوهم
بالاحاديث الموضوعه المكذوبه ورووا عنا مالم نقله ومالم نفعله
ليغضونا الى الناس وكان عظم ذلك وكبره فى زمان معاويه بعد
موت حسن بن على(ع). ۸۴»

دروغ‌گویان و منکران حقیقت، زمینه را [برای مبارزه با ما] آماده یافتند و با دروغ و حق‌پوشی نسبت به ما، خود را به سردمداران ستم و قضات و کارگزاران بدکار، در شهری نزدیک ساختند. احادیث دروغ در میان مردم پخش کردند و از زبان ما چیزهایی روایت کردند که نه ما آنها را گفته‌ایم و نه انجام داده‌ایم. تا از این راه ما را در میان مردم منفور سازند و دشمنی آنان را علیه ما برانگیزانند. این روش، پس از درگذشت امام حسن(ع) در دوره معاویه با همه وجود دنبال شد.

پخش خرافه‌ها و نسبت دادن آنها به ائمه اهل بیت، بستر را برای کم شدن، پراکندگی و نابودی پیروان آنان آماده می‌ساخت. خرافه‌پردازان به امام نسبت می‌دادند: آنان خدای مردم و روزی‌رسان خلق‌اند و یا در میان مردم پخش می‌کردند: امامان گفته‌اند: ما اربابان مردم و همگان بندگان ما هستیم. روشن است که این سخنان خرافاتی و به دور از واقعیت و ناسازگار با

توحید و اصول بنیادین اسلام، چه قدر در دور کردن مردم از راه امامان، اثرگذار است.

«... عن سدیر قال: قلت: لأبی عبد الله (ع) ان قومأیزعمون
أنکم آلهة یتلون بذلك علینا قرآناً: وهو الذی فی السماء اله وفی
الارض اله»^{۸۵}

فقال یا سدیر سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری
من هؤلاء براء و بریء الله منهم. ما هؤلاء علی دینی و لاعلی دین
آبائی. والله لایجمعنی الله وایاهم یوم القیامة الا وهو ساخط
علیهم.

قال: قلت: وعندنا قوم یزعمون أنکم رسل. یقرؤون بذلك
قرآناً: «یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملموا صالحاً انی بما
تعملون علیم.»^{۸۶}

فقال یا سدیر سمعی و بصری و شمیری و بشری و لحمی و دمی
من هؤلاء براء و بری الله منهم ورسوله بما هؤلاء علی دینی و لا
علی دین آبائی والله لایجمعنی الله وایاهم یوم القیامة الا وهو
ساخط علیهم.

قال: قلت: فما انتم؟

قال: نحن خزّان علم الله. نحن تراجمه امر الله. نحن قوم
معصومین، امر الله تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا. نحن
احبّة البالعة علی من دون السماء و فوق الارض.»^{۸۷}

سدیر به امام صادق (ع) گفت: گروهی گمان می کنند شما
خدایانید و آیه «و هو الذی فی السماء و فی الارض الله» را بر شما
ناویل می کنند.

امام فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و مویم از گویندگان این سخن بی‌زاز است. خداوند نیز از آنان بیزار است. اینان بر مذهب من و پدرانم نیستند و خداوند میان ما و آنان در قیامت گرد نخواهد آورد؛ جز این که خداوند بر آنان خشمگین است.

گفتم: گروهی از مردم بر آنند. شما پیامبرید و آیه «یا ایها الرسول کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون علیم.» را به شما تاویل می‌کنند.

امام صادق فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خونم از گویندگان این گفته بی‌زارند و خداوند پیامبرش نیز از آنان بیزار است. آنان بر دین من و پدرانم نیستند و خداوند جز در حال خشم میان ما و آنان در قیامت گرد نخواهد آورد.

سدیر پرسید: پس شما چه کاره‌اید؟

امام پاسخ داد: ما خزینه‌داران دانش خداییم. ما گروهی معصومیم. خداوند به مردم سفارش کرده از ما پیروی کنند و مردم را از نافرمانی ما بازداشته است ما حاجت رسای خداوند بر اهل آسمان و زمین هستیم.

پس از آن نیز، بویژه در دوره هارون الرشید، دامنه خرافه پراکنیها علیه امامان و اهل بیت بیش‌تر شد، مبارزات گسترده علویان علیه حاکمیت استبدادی عباسیان، حاکمان جائز بنی عباس را واداشت تا از راه خرافه‌سازی و نسبت آن به اهل بیت، چهره پاک آنان را در میان مردم خراب کنند.

از باب نمونه، در زمان هارون به امام کاظم (ع) بسته بودند که وی مردم
بندگان زر خرید خود می شمرد.

امام هفتم در پاسخ این سخن یأوه که در سطح گسترده‌ای از حجاز و عراق
پخش شده بود، فرمود:

«کسانی که گمان می‌برند ما چنین می‌گوییم [مردم را برده خود
می‌شماریم] دروغ می‌گویند ما غلامان و کنیزان را خریده و آزاد
می‌کنیم. با آنان می‌نشینیم، با آنان هم غذا می‌شویم، غلام
خریده و به او پسر مخطاب می‌کنیم و جاریه را دختر
می‌خوانیم. بردگان را بر سر سفره خود می‌نشانیم. همه این
کارها برای رضای خداست. اگر مردم بندگان ما باشند، خرید و
فروش شان مفهومی ندارد. پیامبر (ص) در وقت وفات فرمود:
خدا را خدا را درباره نماز و مملوک. یعنی نماز به جا آورید و
بندگان خود را تکریم و احترام کنید و ما آنان را آزاد می‌کنیم. و
چیزی را که شنیده‌ای گریخته آن اشتباه کرده و ادعایی است پوچ.
ما می‌گوییم: ولاء و پیروند دینی مردم برای ماست؛ ولی این
نادانان گمان کرده‌اند: مراد ولاء سلطنت است و ما مالک مردم
هستیم. آنان ادعای باطل خود را بر این گفته ما تطبیق کرده و از
آن باطلی را نتیجه گیری می‌کنند. ریشه این ادعای ما در پیوند
ولایتی مردم با ما سخن پیامبر در روز غدیر خم است: هر کس من
ولی اویم [پس از من] علی ولی اوست. مراد پیامبر [از این سخن
نه رابطه مالک و مملوک] ولایت دینی است. ^{۸۸}

امام رضا (ع) بارها در حجاز و خراسان از وجود جریان‌های مرموزی که با
پخش خرافه و شایعه‌های ناروا درباره علی (ع) و اهل بیت (ع) در تخریب چهره

آنان می‌کوشیدند پرده برداشته است:

«قال ابراهیم بن ابی محمود نقلت للرضا: یابن رسول الله (ص) ان عندنا اخباراً فی فضائل امیر المؤمنین (ع) وفضلکم اهل البيت وهی من روایة مخالفیکم ولا نعرف مثلها عندکم، أفندين بها؟ فقال: یا بن ابی محمود لقد أجزنی أبی، عن ابیه، عن جده (ع) ان رسول الله قال: من أصغى الی ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله عز وجل فقد عبد الله وان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس.»

ثم قال الرضا: یابن ابی محمود! ان مخالفینا وضعوا اخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی ثلاثة اقسام: أحدها الغلو ثانیها التقصیر فی امرنا وثالثها التصریح بمثالب أعدائنا و فاذا سمع الناس الغلو فینا كفروا شیعتنا ونسبوهم الی القول بریوبیتنا و اذا سمعوا التقصیر اعتقدوا فینا و اذا سمعوا مثالب أعداءنا باسمائهم، ثلبونا باسماءنا...»^{۸۹}

«ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده: به امام رضا (ع) گفتم: فرزند پیامبر! همانا نزد ما اخباری درباره فضائل امیر مؤمنان و اهل بیت وجود دارد که مخالفان آن را نقل کرده‌اند، ولی نمونه آن را در روایتهای شما نمی‌بینیم آیا می‌توانیم به این گفته‌ها اعتماد کنیم؟»

امام فرمود: پسر ابی محمود، پدرم به من خیر داد و او از پدرش و او از جدش از پیامبر فرمود: هر کس به سخن سخنگویی گوش سپارد او را پرستیده است. اگر ناطق از سوی خدا باشد [از خدا سخن بگوید] خدا را پرستیده است و اگر سفیر ابلیس باشد، شیطان را عبادت کرده است.

سپس امام رضا (ع) افزود: پسر ابی محمود، همانا دشمنان ما روایاتی درباره فضائل ما از خود ساخته‌اند و آنها را به ما نسبت می‌دهند. پاره‌ای از این روایات، غلوآمیزند و ما را در جایگاهی برتر [ربوبی] قسار می‌دهند و پاره‌ای از این روایات ما را از جایگاه واقعی مان فرود می‌آورند و پاره‌ای از این روایات، از زبان ما، عیوب دشمنان و مخالفان ما را بیان می‌کنند.

وقتی مردم آن سخنان غلوآمیز را درباره ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و در حق آنان می‌گویند: شیعیان امامان خود را «رب» می‌انگارند وقتی مردم روایاتی را می‌شنوند که ما را از جایگاهی که داریم پایین‌تر آورده‌اند، آن‌چنان عقیده‌ای درباره ما پیدا می‌کنند.

وقتی مردم روایاتی را می‌شنوند که در آنها عیب‌گیری از دشمنان ما بازتاب یافته است، آن‌هم با نام بردن از آنان، آنان هم با نام بردن از ما، به ما بد می‌گویند و برای ما عیب می‌تراشند.

رسالت علمای دین

عالمان دین در برابر خرافه‌ها، بویژه خرافه‌هایی که سبب روی گردانی مردم از دین می‌شوند، مسؤلیت دارند و رسالت آنان ایجاب می‌کند که راه را بر سر ازیر شدن خرافه‌ها ببندند. نه خود برداشتهای سست و بی‌مبنی را به نام دین بازگویند و نه بگذارند دیگران با برداشتهای خرافی از دین، به دین‌گریزی دامن بزنند. این رسالت بزرگ، با نصیحت، اندرز و سخنانی غیر شفاف و کم‌رنگ، به سرانجام نمی‌رسد. بایستی با الگوگیری از سیره رسول خدا (ص) و ائمه اطهار و علمای بزرگ، راه اثرگذاری را پیش گرفت. از تاریخ به خوبی می‌توان برای امروز الگو گرفت. چگونگی رویارویی علما با خرافه درس

بزرگی می‌تواند باشد و این‌که چگونه در گذشته خرافه و سخنان سست و دستور العمل‌های بی‌مبنی و ناسازگار با روح و روان و فطرت مردم و گوهر دین، مشکل‌آفرین شده و سبب دین‌گریزی افرادی.

مغولان، پس از آن‌که به اسلام گرویدند و از آیین خرافی خود دست کشیدند، شماری از آنان انجام پاره‌ای از احکام و دستور العمل‌های مذهبی که به آن گردن نهاده بودند، برنناییدند، از این روی از اسلام روی گردان شدند.

یکی از عوامل و مسائلی که سبب روی گردانی آنان از اسلام شده بود، مسأله ازدواج و طلاق بود. که به آنان گفته شده بود: بنا بر آیین اسلام، سه طلاق در یک مجلس، واقع می‌شود. و کسی که همسرش را در یک مجلس سه بار طلاق بدهد، نمی‌تواند به او رجوع کند مگر پس از ازدواج همسرش با مرد دیگر، طلاق او و... .

از آن‌جا که این حکم با مبانی اسلام سازگار نبود، فطرت‌ها از آن رمیدند و این رمیدگی سبب گردید، سپاهیان مغول، از اسلام روی برگردانند.

در این برهه علمای شیعه به تلاش برخاستند که مغولان را با حکم واقعی اسلام آشنا سازند. علامه حلی از عراق به ایران آمد و با شرح مبانی اسلام برای مغولان و مناظره با علمای مذاهب، ثابت کند درباره پاره‌ای از مسائل، راه خطا را می‌پیماند و همین خطاپیمایی و دوز افتادن از روح اصلی دین، سبب دین‌گریزی کسانی می‌شود.

علامه حلی در این مناظره‌ها و بحث‌ها، ثابت کرد سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق به شمار می‌آید و شوهر پس از نخستین طلاق، باز هم حق مراجعه دارد.

تلاش علامه حلی و تاج الدین آبی^{۹۰} و بسیاری علمای شیعه ثمر بنشیند و

سبب شد که جلوی ارتداد مغولان گرفته شود.^{۹۱} و نیز عالمان دین در این روزگار که قدرتهای ضداسلامی، استکبار و صهیونیسم بین المللی، که با خرافه سازی و خرافه پراکنی، بخشی از برنامه های خود را پیش می برند، باید هوشیارانه مسائل را زیر نظر داشته باشند که مباد، با برداشتهای غلط و خرافی خود و یا میدان دادن به خرافه بافان به نام دین، زمینه را برای پیشروی هر چه بیش تر قدرتهای اسلام ستیز فراهم آورند.

آن چه که به استعمار و اندیشه های مادی میدان داد که به غارت ملت های مسلمان پردازند، خرافه گرایی کسانی بود که در مسند تعلیم و تربیت، هدایت گری و تبیین و آموزش دین قرار گرفته بودند. اینان با اندیشه های خرافی خود تمام آموزه های خیزش آفرین و برانگیزاننده عقل و فکر را از کارایی انداختند و شور مقاومت، ایستادگی و جهاد در راه خدا را از آنان گرفتند و عبادتهای فردی و اعمال مستحبی، ذکر و... را بسیار بزرگ جلوه دادند، تا مسلمانانی اگر سراغ جهاد می رفتند، تا ثواب این عمل بزرگ بهره شان شود، به عبادتهای فردی و اعمال مستحبی، که به آنان القاء شده که پاره ای از اینها، ثواب جهاد در راه خدا را دارند، بسنده کنند. استعمارگران در جنگهای صلیبی دریافتند که قدرت، قوت، بی باکی و جنگاوری مسلمانان، از کجا سرچشمه می گیرد؛ از این روی به تلاش برخاستند تا آن سرچشمه را کور کنند. و از این سیاست راهبردی بهره ها بردند. همین سیاست آنها را به خرقة سازی کشاند، غده های چرکینی که از خرافه تغذیه می شدند و اکنون نیز، همین بساط را گسترانده اند و در برابر بیداری بزرگ امت اسلامی از خرافه، فرقه های خرافی بهره می برند. عالمان دین، وظیفه و رسالتی بزرگ دارند که در برابر این گردباد سهمگین بایستند و نگذارند امت اسلامی گرفتار آن شوند.

پی نوشتها:

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴/۶۹؛ عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی/۷۸.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۳. شرح العقائد النسفیة، تفتازانی/۴۰، مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ترجمه دکتر مویدی/۱۰۷، امیرکبیر.
۴. التاج، الجامع للاصول فی احادیث الرسول، شیخ منصور علی ناصف، ج ۳/۲۲۷. داراحیاء التراث العربی، ط ۱۳۸۲/۳ ق.
۵. همان، پانوشت.
۶. همان/۱۰۸.
۷. معانی الاخبار، صدوق/۲۲۸، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۸. بحار الانوار، ج ۱۰۰/۲۷۵، مؤسسه الوفاء، و ج ۱۰۳/۲۷۵ اسلامیة.
۹. سفینه البحار، محدث قمی، ج ۳/۸۵۰-۸۵۱، انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۰. التاج الجامع للاصول، ج ۳/۲۲۸.
۱۱. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۲/۶۲۹، دارالتعارف، بیروت؛ سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۷/۱۱، اسوه.
۱۲. سفینه البحار، ج ۷/۱۱-۱۲.
۱۳. سوره کهف، آیه ۱۰۸.
۱۴. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، سیدمحمدباقر موسوی، ج ۱۰/۵۵۷، دفتر نشر اسلامی.
۱۵. کتاب المحاسن، ابی جعفر برقی/۳۱۳، دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲/۳۲۳، دارصادر بیروت.
۱۷. انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق دکتر سهیل ذکار، ج ۲/۲۴۲، دارالفکر،

۱۴۲۰ ق.

۱۸. همان/۲۴۳.
۱۹. عقد الفرید، ج ۵/۳۱۰.
۲۰. همان.
۲۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۳/۲۸۸-۳۸۹.
۲۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷/۶۱۲.
۲۳. سوره یونس، آیه ۳۶.
۲۴. نشریه خورشید مکه، شماره ۲/۲۲، مهر ۱۳۸۳ و نیز شماره ۱۷ همین نشریه.
۲۵. هفته نامه صبح صادق، شماره ۸/۳۶۲.
- ۲۶.
۲۷. کافی، ج ۶/۴۴۴.
۲۸. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۲۱، ۹۱، وزارت ارشاد اسلامی.
۲۹. سوره مائده، آیه ۲۴.
۳۰. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی برسوی، ج ۲/۳۶۳، دار احیاء التراث العربی.
۳۱. رجال کشی، شیخ طوسی/۱۸، شماره ۴۲، دانشگاه فردوسی مشهد.
۳۲. کتاب الجمل، یا نبرد جمل، شیخ مفید، ترجمه و تحشبه دکتر محمود مهدوی دامغانی/۵۲-۵۱، نشر نی، تهران ۱۳۶۷.
۳۳. صحیفه نور، ج ۱۵/۴۵، وزارت ارشاد اسلامی.
۳۴. همان/۵۶.
۳۵. مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲/۸۹۱-۸۹۲، علمی و فرهنگی، تهران.
۳۶. رجال کشی، ۲۹۶.
۳۷. بحار الانوار، ج ۴۴/۲۷۱.

۳۸. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۳/۱۴۶، ماده صوف.
۳۹. کنز الفوائد، ابوالفتح کراچکی، ج ۲/۷۸، در الذخائر، قم.
۴۰. تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدام متز، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، ج ۲/۲۴، امیرکبیر.
۴۱. همان.
۴۲. تفسیر کشاف، ج ۱/۳۵۳، ذیل آیه ۲۱ سوره آل عمران، دارالکتاب العربی، بیروت. ۴۱. در دیار صرفیان، علی دشتی/۱۲۵-۱۲۶، جاویدان، تهران، ۱۳۶۳.
۴۳. نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی/۵۹، دارالهجره قم.
۴۴. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسن بن ابی الحسن دیلمی/۲۶. مؤسسه آل البیت. ۱۴/۸ ق.
۴۶. فتنه باب/۸۰ و ۱۸۳...
۴۷. شرح حال رجال ایران، مهدی یامداد، ج ۱/۲۰۸، زوار.
۴۸. پژوهشی نو و مستند درباره بهائی گری، مصطفی حسینی طباطبائی/۸۱ و ۱۱۶، انتشارات روزه تهران.
۴۹. روزنامه کیهان، ۱۳۸۶/۴/۲۱.
۵۰. مجله حوزه، شماره ۵۴.
۵۱. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ابن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر، ج ۱۵/۱۵۷، دارالکتب العلمیه.
۵۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳/۸۷، صدرا.
۵۳. تمدن اسلامی در قرن چهارم، ادم متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ج ۲/۸۷، امیرکبیر.
۵۴. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج ۱۶/۱۶، حوادث سال ۴۴۹ و نیز مقدمه التبیان فی علوم القرآن، شیخ طوسی، ج ۱/احمد فیصر عاملی، مکتب الاعلام

الاسلامی.

۵۵. تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی/ ۲۳۱. خوارزمی.
۵۶. آینه دانشوران، ریحان یزدی/ ۴۷۱، کتابخانه آیت الله مرعشی ۱۳۷۲.
۵۷. مجله حوزه، شماره ۴۶/۷۶.
۵۸. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۹۱/۲۱.
۵۹. همان، ج ۲۱.
۶۰. همان/ ۴۱.
۶۱. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مرتضی مطهری/ ۷.
۶۲. عروة الوثقی، سیدجمال الدین اسدآبادی، ترجمه کاظم خلخالی/ ۱۵۰.
۶۳. آسیاب هفت رنگ، باستانی پاریزی/ ۲۶۹، دانش.
۶۴. مجله حوزه، شماره ۸۹- ۲۳۸/۹۰.
۶۵. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. باستانی پاریزی/ ۳۵۸، انتشارات صفی علیشاه.
۶۶. رستم التواریخ، محمدحاشم آصف/ ۱۴۴، امیرکبیر.
۶۷. سوره زخرف، آیه ۵۱.
۶۸. سوره نساء، آیه ۵۹.
۶۹. الجامع الاحکام القرآن، قرطبی جزو ۵/ ۲۵۹.
۷۰. اسرار سقوط احمدشاه، رحیم زاده صفوی/ ۸۶، به کوشش بهمن دهگان، فردوسی تهران.
۷۱. سیر حکمت در اروپا، فروغی، ج ۴۹/۱.
۷۲. کاسترو و مذهب/ ۷۹.
۷۳. نقش مسلمانان در نهضت آزادی هند، ترجمه و تألیف سیدعلی خامنه‌ای، ۳۴/۳۳.
۷۴. کیست از شما از تمامی قوم او، خاطرات مشیر عزری، سفیر اسرائیل در ایران، ج ۴۴/۱.

۷۵. نقش مسلمانان در نهضت آزادی هند/۳۴، پانویس.
۷۶. تشیع، مقاومت و انقلاب، مجموعه مقالات کنفرانس دانشگاه تلی آویو، ج ۱۹۸۴/۴ چاپ فردوس.
۷۷. اخبار شیعیان، پیش شماره. نقل از سایت اخبار شیعیان مورخه ۱۷/۶/۷۶.
۷۸. روزنامه کیهان، ۳۱ تیر ۱۳۸۶/۱۴.
۷۹. سوره مؤمنون، آیه ۸۳.
۸۰. لغت نامه دهخدا، ج ۲/۱۳/۲۰، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۵/۷۸.
۸۱. المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۵/۷۹.
۸۲. سوره بقره، آیه ۱۰۴.
۸۳. بحار الانوار، ج ۲/۵۴-۵۶.
۸۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱/۴۳.
۸۵. سوره زخرف، آیه ۸۳.
۸۶. سوره مؤمنون، آیه ۵۱.
۸۷. اصول کافی، ج ۱/۲۶۹.
۸۸. فرج المهموم، شیخ عباس قمی، ۱۰۷۰.
۸۹. عیون.
۹۰. مجالس المؤمنین، نورالله تستری، ج ۱/۵۱۸، اسلامیه.
۹۱. اعیان الشیعه، ج ۵/۳۹۸ (ده جلدی) دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.